

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، گرامی باد!



در مورد اختلافات اساسی ما با IMT- بخش ۱	صفحه ۳
در مورد اختلافات اساسی ما با IMT- بخش ۲	صفحه ۸
در مورد اختلافات اساسی ما با IMT- بخش ۳	صفحه ۱۲
اسناد درونی (۱)	صفحه ۱۵
اسناد درونی (۲)	صفحه ۱۸
اسناد درونی (۳)	صفحه ۲۴
اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد	صفحه ۲۶
درباره اعتصاب، نوشته لنین	صفحه ۳۰
پنجمین کنگره بین المللی علیه فحشاء، لنین	صفحه ۳۶
سه سخنرانی از لنین به مناسبت ۱ مه ۱۹۱۹	صفحه ۳۷
موقعیت انقلابی چیست؟ نوشته تروتسکی	صفحه ۳۹
گزارشی از وضعیت زندان های آمریکا	صفحه ۴۲
رویدادهای مهم آمریکای لاتین	صفحه ۴۴
وضعیت درآمدی کارگران چین	صفحه ۴۷

Militant

اردیبهشت ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۳۰

همایش مارکسیستهای انقلابی ایران



قطع نامه پیشنهادی اول ماه مه

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، روز اتحاد و همبستگی طبقاتی است. در این روز، کارگران علیه مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری دست به اعتراض می زنند. کارگران برای ایجاد جهانی فارغ از فقر، بیکاری، تن فروشی، اعتیاد، تبعیض، ناامنی شغلی، تجارت انسان و نبود آزادی بیان و سایر حقوق دمکراتیک مبارزه می کنند.

ما کارگران ایران در این روز، دستمزد های زیر خط فقر، قراردادهای موقت، نابرابری های معیشتی در نظام سرمایه داری و نیز تبعیض های جنسی و قومی، و ارباب و دستگیری فعالین کارگری، دانشجویان، معلمان، زنان و غیره را محکوم می کنیم.

صفحه ۲

مقالات ارسالی

صفحه ۵۰



قطع نامه پیشنهادی اول ماه مه

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹



۳- حداقل دستمزد برای سال آینده که ۳۰۳ هزار و چهل و هشت تومان در ماه اعلام شده، تحمیل فقر مطلق بر ما کارگران و خانواده هایمان است. حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان برای سال آینده در حالی تعیین شده است که مرکز آمار ایران، هزینه زندگی یک خانواده ۴ نفری در تهران را برای سال آینده در حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان اعلام کرده است، یعنی هر خانواده ۴ نفره باید بیش از ۱ میلیون تومان درآمد داشته باشد، تا از خطر فقر فاصله بگیرد. نرخ تورم در حال افزایش است و بسیار بالاتر از مرز ۲۵ درصد اعلام شده است. بنابراین، دستمزدها باید فوراً افزایش یابد و حداقل دستمزدها متناسب با سطح تورم و جوابگوی نیازهای معیشتی کارگران باشد. تنها مرجع صلاحیت دار برای تعیین حداقل دستمزدها نمایندگان واقعی کارگرانند.

۴- لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری، در مقابل استدلال های مدیران که گویا "کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته گردند"، پاسخ ما کارگران این است که "اگر اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را ببینیم! دفترها را باز کنید!" ما کارگران خواهان اعمال کنترل کارگری بر کارخانه ها، هستیم.

۵- داشتن شغل در جامعه، حق هر انسانی است؛ اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای جرم محسوب می شود و تمام اخراجی ها و بیکاران باید فوراً به سر کار برگردند.

۶- جنبش های اعتراضی - اجتماعی موجود بخشی از مبارزات طبقاتی کارگران هستند. ما پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های دانشجویی، معلمان و زنان، اعلام و دستگیری و محاکمه فعالین آن ها را به شدت محکوم می نماییم. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی مبارزانی که طی ماه های اخیر بازداشت شده و در بندند، هستیم.

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، روز اتحاد و همبستگی طبقاتی است. در این روز، کارگران علیه مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری دست به اعتراض می زنند. کارگران برای ایجاد جهانی فارغ از فقر، بیکاری، تن فروشی، اعتیاد، تبعیض، ناامنی شغلی، تجارت انسان و نبود آزادی بیان و سایر حقوق دموکراتیک مبارزه می کنند.

ما کارگران ایران در این روز، دستمزدهای زیر خط فقر، قراردادهای موقت، نابرابری های معیشتی در نظام سرمایه داری و نیز تبعیض های جنسی و قومی، و ارباب و دستگیری فعالین کارگری، دانشجویان، معلمان، زنان و غیره را محکوم می کنیم.

ما کارگران ایران، در این راستا و علیه مناسبات نابرابر سرمایه داری حاکم، رهوس مطالبات فوری خود را به شرح زیر اعلام می داریم:

۱- منصور اسالو و تمامی فعالین جنبش های اجتماعی و کسانی که برای اعتراض به نابرابری و تبعیض در زندان به سر می برند، فوراً و بدون قید و شرط آزاد و کلیه احکام صادره علیه آنان لغو گردند.

۲- آزادی بیان، ایجاد تشکل های مستقل کارگری، اعتراض، اعتصاب و تجمع حق اولیه کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود.



در مورد اختلافات اساسی ما با آی ام تی

بخش اول - مسأله چاوز و ونزویلا

وحید رنجبر

در صفحه نظرات وبلاگ جدید میلیتانت، بحثی در مورد لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از سوی سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) و اخراج رفیق مازیار رازی آغاز شده است که من هم به عنوان عضوی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، لازم می دانم تا نه تنها در این بحث شرکت کنم، بلکه آن را عمومی و گسترده تر سازم. ما مارکسیست های انقلابی چنان به صحت مواضع اتخاذی خود- مواضعی که موجب اخراج ما از آی ام تی شد- اطمینان داریم، که نه فقط از بحث در فضای آزاد و بیرون از ایمیل لیست های تحت اختیار دبیرخانه وحشت نداریم، بلکه به زودی تمامی مکاتبات چند هفته اخیر را، که به اخراج مازیار رازی ختم شد، ترجمه خواهیم کرد و به طور علنی بر روی اینترنت قرار خواهیم داد. در مورد بحث حاضر هم همین خواهد بود. ما قویاً از انجام بحث علنی در این مورد حمایت می کنیم، تا خطی به شدت بوروکراتیک و اپورتونیستی آلن وودز و باندش را در برابر جنبش چپ ایران افشا نماییم. همان گونه که طی چند سال گذشته، این خود ما بودیم که این گروه و شخص آلن وودز را به فعالین دانشجویی و سوسیالیست داخل ایران شناساندیم. البته ذکر این نکته هم ضروریست که کمیته اجرایی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چند ماه پیش خواستار جدایی از آی ام تی و خروج خود از این سازمان شده بود، همین کمیته اجرایی بود که از رفیق مازیار رازی خواست تا جلسه کمیته اجرایی آی ام تی را تحریم کند. ما از زمانی که مبارزه خود را درون صفوف آی ام تی در برابر خط فرصت طلبانه، حذف گرایانه و هیجان زده آلن وودز و شرکایش آغاز کردیم، می دانستیم که احتمال اخراج ما بسیار زیاد است.

در حال حاضر هم که بابک کسرای، ظاهرأ به نمایندگی از آی ام تی، در حال بحث در مورد این انشعاب است،

۷- بهداشت و آموزش باید برای همگان رایگان باشد و بیمه بیکاری مکفی و بیمه تأمین اجتماعی برای تمامی افراد آماده به کار و زنان خانه دار پرداخت باید گردد.

۸- کار کودکان پدیده ای غیر انسانی و از تبعات نظام سرمایه است و باید ممنوع اعلام شود. کودکان باید از محیطی امن و سرشار از نشاط و شادی و امنیت و امکانات آموزشی - رفاهی و بهداشتی برخوردار باشند.

۹- تبعیض جنسی محکوم است و هر گونه جداسازی جنسی و کلیه قوانین تبعیض آمیز باید لغو گردد و برابری حقوق انسانی زن و مرد در تمامی عرصه ها در جامعه باید به رسمیت شناخته شود.

۱۰- هر گونه اعدام و سنگسار به هر بهانه ای محکوم است، چرا که ریشه تمام جرایم و ناهنجاری ها در مناسبات سرمایه داری است.

۱۱- قراردادهای موقت کار، تعرض به پایه ای ترین حقوق کارگران است. انعقاد قرارداد موقت از جانب کارفرمایان و دولت باید ممنوع اعلام شود و کلیه قراردادهای موقت باید به استخدام رسمی تبدیل شوند.

۱۲- اول ما مه باید به عنوان تعطیلی رسمی شناخته شود، و در تقویم رسمی کشور قید گردد؛ هر گونه ممنوعیت و محدودیت برای برگزاری مراسم اول مه باید برچیده شود.

۱۳- ما بخشی از طبقه کارگر جهانی هستیم و اخراج کارگران مهاجر را به بهانه نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت و مرز جغرافیایی متفاوت، محکوم می کنیم.

۱۴- ما از مبارزات تمام کارگران جهان علیه نظام سرمایه داری حمایت می کنیم. ما از کارگران سایر کشورها که در حمایت از ما، با راه اندازی تظاهرات علیه سرمایه داری ایران اعتراض کردند، قدردانی می کنیم. مبارزه ما کارگران ایران، بخشی از مبارزات کل کارگران جهان علیه سرمایه داری است.



آن چه رهبری این سازمان انجام داد، و بابک کسرابی را هم بازیچه و پادوی خود در این میان کرد، تراشیدن یک دلیل واهی و احمقانه برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات سیاسی و "راحت شدن از شرّ مازیار رازی و پلمیک های بی فایده اش" بود. این موضوع در بخشی از نوشته بابک کسرابی در صفحه نظرات وبلاگ میلیتانت کاملاً مشخص است. او می نویسد "اول باید بگویم که بر خلاف اتهامات م. رازی، ایشان و گروهشان نه به علت مسأله ونزوئلا که به علت اقداماتی که امنیت رفقای ما را به خطر انداخته بود، اخراج شدند. حتی اختلافات سیاسی ما هم ربطی به این حرف هایی که ایشان زده اند، نداشت و بر سر این بود که ایشان جنبش انقلابی ایران را به رسمیت نمی شناختند و به جای تدارک دخالتگری در آن، مشغول نوشتن ده ها صفحه خزعبلات و پلمیک درونی بی مصرف (بر سر مسائلی به جز ایران!) بودند."

ما با این شارلاتان بازی های استالینیستی، که در پی دلیلی برای حذف و اخراج افراد به بهانه ای غیر سیاسی و تئوریک است، به خوبی آشناییم. بر خلاف نظر بابک کسرابی باید بگویم که یا این رفیق هنوز آن قدر خام و بی تجربه است که نمی داند در اطرافش چه می گذرد، یا خوب به بازی های بوروکراتیک و اپورتونیستی آشناست که چنین می گوید. بر خلاف نظر بابک کسرابی، اخراج مارکسیست های انقلابی ایران دقیقاً به همان دلایلی بود که او (بابک) آن ها را پلمیک های درونی بی مصرف می داند. پلمیک هایی که به زودی منتشر خواهد شد، تا مورد مصرفش نیز مشخص شود. پلمیک ها و اختلاف نظر هایی در مورد مسائل ایران، ونزوئلا و سانترا الیزم دموکراتیک، که ظاهراً جناب بابک کسرابی آن ها را بی فایده و خزعبلات می داند. ظاهراً این جوان بلندپرواز و جویای نام، بالا رفتن از پله ها را دست در دست آلن وودز تمرین می کند، و مباحث مهم و حیاتی، اختلاف نظرات را که عامل پویایی یک سازمان انقلابی است، خزعبلات بی فایده و اتلاف وقت می داند.

ما نیز تلاش خود را می کنیم که تا جایی که مسائل امنیتی در میان نباشد، تمامی مکاتبات مربوط به مبارزات درونی خود در داخل سازمان را علنی کنیم؛ این کاریست که رهبری آی ام تی جسارت انجام آن را نداشت. دبیرخانه بین الملل، نه تنها جرأت ندارد تا تمامی مکاتبات و مباحثات را در سطح علنی منتشر کند، بلکه در همان شروع بحث و جدل ها، تمایلی به رساندن نامه های رفیق مازیار رازی به اعضای خود را هم نداشت و تنها با اصرار چندین باره این رفیق بود که نامه های او به دست دیگر اعضای سازمان رسید (اسناد مربوط به این دیرکرد هم وجود دارد و در صورت لزوم منتشر خواهد شد).

بر خلاف آن چه که بابک کسرابی ادعا می کند، اختلاف اصلی ما با رهبری آی ام تی- که در نهایت و پس از چندین ماه مبارزه درونی به جدایی و اخراج انجامید- در راستای سه محور اصلی ایجاد شده بود:

۱- موضع چاوز در قبال رویدادهای اخیر ایران.

۲- مسأله سانترا الیزم دموکراتیک.

۳- مسأله انقلاب ایران.

شاید آقای بابک کسرابی می بایست خیلی بیش تر از آن "چندین هزار صفحه سند و مدرک و تاریخ" بخواند تا شاید با نمونه های مشابه در تاریخ، به خصوص شوروی، آشنا شود و بداند که چه طور دستگاه عربی و بی در و پیکر بوروکراسی برای حفظ چهره و ژست دموکراتیک خود، اخراج ها، زندانی کردن ها و تبعید مخالفین را- نه به دلیل اختلافات سیاسی و تئوریک، بلکه به دلایل سازمانی و به اتهاماتی هم چون خیانت به خلق و حزب- موجه می سازد. عیناً همین موضوع در "آی ام تی" رخ داد.

^۱ "چرا از گرایش بین المللی مارکسیستی حمایت می کنیم؟"، بابک کسرابی:



اما از زمان آغاز درگیری های پس از انتخابات ۱۳۸۸ در ایران، چاوز ارتجاعی ترین موضع ممکن را در قبال این موضوع اتخاذ کرد. او درگیری ها و تظاهرات های خیابانی را حرکتی ساخته و پرداخته سی ای ای و آمریکا خواند، در کنار احمدی نژاد قرار گرفت، و به همین دلیل عملاً بار دیگر به کشتار و سرکوب شدید معترضین، فعالین کارگری و چپ در ایران مهر تأیید زد. همین موضع گیری چاوز، متأسفانه به حدی باعث ایجاد تنفر از او در میان مردم شد که شعار هایی مانند "مرگ بر چاوز" یا "پوتین، چاوز، نصر الله، دشمن ملت ما" در تظاهرات های خیابانی به کرات شنیده می شد.

از سوی دیگر، آلن وودز، پس از مشاهده نخستین جرقه های اعتراض در خیابان های تهران، آن را آغاز یک انقلاب ارزیابی کرد. انقلابی که برای "مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاها، برای آزادی بیان، آزادی تشکل، انجام می شود" (سخنرانی آلن وودز در جلسه کمیته اجرایی بین الملل، که فایل صوتی آن موجود است) جناب وودز ظرف مدت کوتاهی چندین مقاله در مورد این به اصطلاح "انقلاب ایران" نوشت، که بازخورد بسیار بدی میان دانشجویان و فعالین داخل کشور داشت. تحلیل عجولانه و شتاب زده آلن وودز از شرایط ایران موجب تمسخر این مواضع از سوی دیگران شد. (در این جا نمی خواهم به مسأله ایران بپردازم، و فعلاً تنها مسأله و نزوئلا مد نظرم است - به مسأله ایران و انقلاب ایران جداگانه خواهم پرداخت.)

در این میان، نامه سرگشاده مازیار رازی به کارگران و نزوئلا از سوی رهبری آی ام تی سانسور شد. سایت اصلی این سازمان (marxist.com) بنا به دستور رسیده از "بالا" از درج آن نامه خودداری کرد، تا مبادا چاوز و دوستان نزدیک به او "دلخور" شوند و این نامه تأثیر بدی روی روابط نزدیک آلن وودز و چاوز بگذارد. مهم نبود که در چنین زمانی، موضع اشتباه چاوز "باید" نقد و محکوم می شد، فقط این موقعیت باند رهبری بود که اهمیت داشت، و مواضع اصولی و انقلابی در مواقع

در این جا، به هرکدام از موارد اصلی اختلاف ما با آی ام تی که موجب اخراج ما از این سازمان شد، شخصاً و نه به عنوان مقاله رسمی گرایش اشاره خواهم کرد. در این فرصت، صرفاً به مورد اول خواهم پرداخت و در فرصت بعدی موارد دیگر را شرح می دهم.

مسأله "آلن وودز - چاوز - احمدی نژاد"

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، همیشه از تحولات مثبت و مترقی درون و نزوئلا حمایت کرده و در برابر تحریفات و اتهام پراکنی های بورژوازی علیه دولت چاوز ایستاده است. اما در عین حال، نقد های بسیاری هم به خود چاوز ارائه کرده است. ما چندین نامه سرگشاده به چاوز نوشته بودیم که در آن ها برخی از انتقادات ما نسبت به او و تاکتیک هایش ذکر شده بود. ما از چاوز در برابر کودتای آمریکایی یا حمله دیگر کشورهای امپریالیستی حمایت کردیم، چندین صفحه از نشریه رسمی خود را به مسأله و نزوئلا و اطلاع رسانی در مورد دستاورد های آن اختصاص دادیم، در حالی که نقد های خودمان به چاوز و دولتش را رک و بی پرده منتشر می کردیم.

این روش کار، که از نظر ما اصولی ترین روش بود (چرا که نه صرفاً چاوز را رد می کردیم و نه کورکورانه از او حمایت می نمودیم) بدون هزینه هم نبود: فشار زیادی در ایران روی ما قرار داشت؛ انرژی و وقت زیادی صرف توضیح موضع مان در برابر و نزوئلا شد، می بایست شرح دهیم که اگر حمایت می کنیم، مشروط است. همه این ها در شرایطی بود که چاوز هر لحظه در میان کارگران ایران و دانشجویان بد نام تر می شد. در چنین شرایطی حمایت از چاوز حتی فشار زیادی هم بر خود ما وارد می کرد. زیرا مواضع سیاست خارجی هوگو چاوز امکان دفاع از دستاورد های مثبت داخلی را از میان می برد. ما به عنوان بخش ایران بار ها، و حتی از همان زمان عضویت در آی ام تی، در این مورد هشدار دادیم و گفته بودیم که این حمایت ما مشروط است، با دفاع چاوز از دولت احمدی نژاد مخالفیم و محکومش می کنیم.



بخش ایران. آی ام تی، گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چندین بار از رهبری آی ام تی خواست که حمایت چاوز از احمدی نژاد در شرایط کنونی را محکوم کند. اما رهبری از چنین کاری امتناع کرد. رهبری آی ام تی از یک سو کلّ اتفاقات ایران را انقلاب ارزیابی می کند، انقلابی برای حقوق دموکراتیک، و از سوی دیگر هیچ عکس العملی در برابر چاوز، که همین انقلاب را خطّ سی آی ای و آمریکا می داند، انجام نمی دهد. آی ام تی باید موضع خود را مشخص کند. اگر این یک انقلاب واقعیست، پیش چرا حمایت چاوز از سرکوب گران این انقلاب را محکوم نمی کند، و اگر بنابر گفته های چاوز این یک شورش طرح ریزی شده از سوی آمریکاست، به چه حقی آن را یک انقلاب می داند؟

این تناقضی است که رهبری آی ام تی در آن مانده است و هیچ راه گریزی برای برون رفت از آن ندارد. بابک کسرابی هم هر چقدر از استاد گرامی خود پند و اندرز بگیرد، قادر نخواهد بود پاسخی برای آن داشته باشد. علت گیر افتادن در چنین تناقضاتی، نبود سیاست ها و مواضع اصولی و انقلابی، و جایگزین کردن فرصت طلبی محض به جای مارکسیزم انقلابی است. آلن وودز و شرکا با مسائل سیاسی، به صورت "شخصی" برخورد می کنند، یعنی به این دلیل که نمی خواهند امتیازاتی را که از چاوز می گیرند، به دلیل محکوم کردن او از دست بدهند، یا چاوز را با اتخاذ موضع انقلابی خود "ناراحت" کنند، خود را به کری و کوری محض زده اند و فکر می کنند دیگران متوجه این تناقض آشکار و اپورتونیستی نمی شوند. آلن وودز ترجیح می دهد به جای محکوم کردن حمایت چاوز از احمدی نژاد و موضع او در برابر وقایع ایران، که برابر خواهد بود با از دست دادن تشریفات که دولت ونزوئلا در اختیار او قرار می داد، سکوت کند، و خود را به نفهمی بزند. آلن وودز علاقه ندارد تا امکاناتی را که چاوز در اختیار او می گذارد به این راحتی از دست بدهد، امکان سخنرانی در بزرگ ترین سالن های ونزوئلا، در کارخانه های این کشور و رادیو تلویزیون های آمریکای جنوبی، همه و

لازم می توانست زیر پا گذاشته شود و صداهاى انقلابی خفه گردد. در قسمتی از نامه سرگشاده مذکور (که در یکی از پربیننده ترین سایت های چپ ونزوئلا درج شده بود و به چندین زبان هم ترجمه گشت)، رفیق مازیار رازی چنین نوشته بود: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضدّ امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است". و رهبری آی ام تی نیز، به دلیل آن که محتوای این نامه با "خطّ کلی" آن ها سازگاری نداشت، از درج آن خودداری کرد. تو گویی در خطوط کلی این سازمان چنان ذکر شده است که هر جا پای منافع شخصی و گروهی در میان بود، باید به سیاست های انقلابی و مارکسیستی پشت پا زد و بی تفاوت از کنار آن ها رد شد.

یک جای این کار می لنگد، یا برداشت آی ام تی از حوادث ایران اشتباه است، (یعنی آن چه روی می دهد یک انقلاب نیست و هیجان زدگی صرف یا کلاً یک تحلیل اشتباه است)، یا همه این حوادث توطئه و برنامه سیا، موساد و آمریکاست. در هر صورت این موضوع را نمی توان زیر سیلی رد کرد که "خب حالا که ما اختلافی نداریم، همگی به دنبال آزادی مردم ستم دیده هستیم" و از این مدل کلی گویی ها! یا موضع آلن وودز صحیح است، یا موضع چاوز. آن چه ما از رهبری آی ام تی خواستیم این بود که اگر معتقد است موضعش انقلابی و دقیق است، موضع گیری چاوز را به نقد بکشد و محکوم کند. با این وجود، رهبری آی ام تی چنین نکرد. زیرا منافع باند آلن وودز بسیار مهم تر از اتخاذ یک موضع اصولی و انقلابی است.



ونزوئلا بسیار مهم تر از اتخاذ موضعی اصولی و انقلابی است. اگر امثال آلن وودز در دوره زیر ضرب رفتن اپوزیسیون چپ در شوروی زنده بودند، حتماً به جای دفاع انقلابی و اصولی از تروتسکی، برای حفظ مقام های حزبی و دولتی تا حد محکوم کردن تروتسکی و اپوزیسیون هم پیش می رفتند. این سیاست فرصت طلبانه آلن وودز، که بر بنده فعلی آی ام تی نیز حاکم است، جای هیچ گونه دفاعی از این سازمان باقی نمی گذارد، برای دفاع از آی ام تی، در ابتدا باید این تناقض پاسخی داشته باشد.

پاسخ این تناقضاتی که اشاره کردم، لینک دادن به فلان بیانیه از بهمان بخش بین الملل (که نوشتن یکی از آن ها بر عهده رفیقی از بخش ایران بوده است) نیست. تنها راه حل بابک کسرای یا هر کس دیگری که از آی ام تی دفاع می کند، توضیح این موضوع است که چه طور آلن وودز با توجه به اختلاف بنیادی اش با چاوز در مورد تحلیل ماهیت رخداد های اخیر ایران، او را محکوم نمی کند؟ چرا آلن وودز در برابر حمایت چاوز از سرکوبگران انقلابی که معتقد است شروع شده سکوت اختیار کرده است؟ آیا دلیلی جز ترس از دست دادن امتیازات دولت ونزوئلا و چاوز برای آلن وودز وجود دارد؟

این خطر فرصت طلبانه و خیانتکارانه آلن وودز و آی ام تی، در ایران به شدت نقد خواهد شد. آی ام تی و بابک کسرای در دوره آتی باید پاسخگوی نقدهای اصولی ما و تناقضات خود باشند.

در بخش های بعدی به دیگر موارد اختلاف اساسی خود با آی ام تی خواهم پرداخت و اگر آقای بابک کسرای هم علاقه داشت، می توانیم در مورد اتهام سنگینی که متوجه ما کرده است (یعنی انجام کار پلیسی!) خیلی باز و آشکار بحث کنیم.

۱۴ فروردین ۸۸

همه از صدقه سر دوستی آلن وودز با چاوز است. و اگر آلن وودز، نقدی تند به موضع چاوز داشته باشد، مسلماً این امتیازات را از دست خواهد داد. و این موضوع مهم برای آلن وودز است، نه انقلاب در ایران یا ونزوئلا.

ما بارها و بارها این نکته را به رهبری آی ام تی تذکر دادیم، در نامه هیئت اجراییه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هم گفته بودیم که:

"در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده های مردم مواجه می شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزوئلا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع دردسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد کرده است و می تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند.

بنابراین، ما به عنوان EC ایران، قاطعانه از رفقای IS می خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست های اشتباه چاوز در قبال مسئله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریعتر نامه مازیار رازی به مردم ونزوئلا را در سایت درج کند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمل آن برای ما و تماس های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود."



اما ظاهراً برای آلن وودز، فرش قرمز رو به روی کاخ میرافلورس و مصاحبه های تلویزیونی با شبکه های مهم



در مورد اختلافات اساسی ما با آی ام تی (بخش دوم):

حزب و مسأله «سانترالیزم دمکراتیک»، نقدی بر موضع «گرایش بین المللی مارکسیستی»

مازیار رازی، ۲۶ فروردین ۱۳۸۹

به دنبال وقایع اخیر که به انشعابات، کناره گیری ها، اخراج ها و تعلیق عضویت بخش های مختلف (از جمله بخش ایران) در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) منجر شد، بازنگری مفهوم "سانترالیزم دمکراتیک" در درون یک حزب انقلابی، ضرورتی غیر قابل انکار پیدا می کند. این تجربه تلخ، در عین حال می تواند درس های به غایت مهمی برای جنبش ما دربر داشته باشد.

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی (مانند IMT) نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد. این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک" هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز

می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارآیی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایبی و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد. وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسأله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضای که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است. به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب



را داشته باشد. گرایش‌هایی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می‌پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می‌داند هر تاکتیکی که به وسیله عده‌ای (حتی اکثریت) ارائه داده می‌شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی‌باشد. تنها عمل مبارزاتی می‌تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می‌گردد و گرایش خود را منحل اعلام می‌کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می‌شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت. اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره‌ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می‌باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می‌باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید. اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می‌تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می‌گیرند، در حزب باقی می‌ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می‌تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب

در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می‌باید شامل حزب آن‌ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی‌گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی‌توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می‌رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری‌ها) در نهایت به اثبات می‌رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تائیک‌ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایش‌های مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود. تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می‌شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی‌تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی-حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند- باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می‌توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد. اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می‌رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می‌دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می‌آید که عده‌ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می‌باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency)



زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش - حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند - هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرار گیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخوردهای "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سوالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی» حزب را در انظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها - که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکیلاتی بوده است - پی ببریم. برای نمونه کافی است اشاره شود که بحران تشکیلاتی کنونی IMT نه بر پایه اختلافات عمیق استراتژیک، که بر اساس عبور از خطوط طبقاتی بوده است؛ نه ناشی از حتی اختلافات عادی تلکتیکی، بلکه نتیجه روش های بوراکراتیک رهبری این سازمان در ابقای موقعیت و امتیازات خود بوده است. عدم به رسمیت شناختن حق گرایش برای مخالفان، این سازمان را به جایی کشاند که بهترین بخش ها و اعضای خود را در عرض چند ماه از دست داد. بخش های اسپانیا (۴۵۰ نفر)، ونزوئلا، مکزیک انشعاب کردند. بخش های سوئد و لهستان کناری گیری کرده و یا به زودی خواهند کرد. عضویت بخش ایران به حالت تعلیق درآمد. پیش از آن، نیمی از بخش پاکستان (۹۰۰ نفر) اخراج شدند. بسیاری از اعضا در کشورهای مختلف از جمله انگلستان، بلژیک، آمریکا و کانادا استعفا داده اند. این تازه آغاز یک ریزش است. همین وضعیت بحرانی در سطح بین المللی در مورد سایر احزاب و سازمان های مشابه هم صدق می کند. تمامی این انشعابات که از هیچ پایه عینی برخوردار نیست، قابل جلوگیری بود؛ البته به شرطی که حقوق اقلیت های نظری درون تشکیلاتی به رسمیت شمرده می

انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد. اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد. در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنانچه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام



مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد".

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزیش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزیش باشد. او نظریات خود را در درون حزیش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزیش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد" (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳).

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

شد. بدیهی است که افتراق و از هم پاشیدگی های تشکیلاتی ریشه در این برخورد انحرافی و غیر دمکراتیک احزاب موجود دارد و نه برعکس. چنان چه شرایطی برای ابراز نظر ایجاد می شد چه بسا در IMT امروز نه تنها انشعابی اتفاق نمی افتاد، که نیروهای بسیاری جذب سازمان می شدند. اعتبار سیاسی این جریان بین المللی در انظار کارگران جهان به مراتب بالاتر می رفت. آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه کردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث



ویژه ای ایجاد می گردد، شرایط عینی ای که وضعیت را در واقع آستان انقلاب می کند. در چنین دوره ای در هر زمان می توان شاهد طغیان ها، اعتراضات و حرکت های توده ای بود. مضافاً بر این، مارکسیست ها بر این اعتقادند که عصر امپریالیزم یعنی دوره کنونی، نه فقط دوره جنگ بین امپریالیست ها و کاپیتالیست های کشورهای متفاوت است، بلکه هم چنین دوره جنگ داخلی (یعنی بین طبقات در داخل کشورها)، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر، شرایط عینی برای انقلاب های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می شود شرایط ذهنی یا نبود رهبری واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است. این کلیاتی است که در برنامه هر مارکسیست انقلابی جای دارد. تجارب غنی چهار کنگره نخست کمینترین این درس ارزنده را بیش از ۹۰ سال پیش به تمامی مارکسیست های انقلابی ارائه داد:

"دوران معاصر دوران تلاشی و اضمحلال تمامی نظام های سرمایه داری است... اینک وظیفه پرولتاریا عبارت است از تصرف قدرت دولتی (تزها... قطعنامه ها و بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم - نامه دعوت به کنگره - ص ۱). یا در "دوران طولانی انقلاب اجتماعی"... "موقعیت اقتصادی و سیاسی از نظر عینی انقلابی است و بحران های انقلابی بدون اخطار تکوین خواهند یافت"... "خصلت این دوران انتقالی، همه احزاب کمونیست را موظف می دارد که هر چه می توانند برای تدارک پیکارهای نظامی تلاش کنند... هر تقابلی می تواند به مبارزه برای تصرف تبدیل شود" (در باره تاکتیک ها - بیانیه بین الملل کمونیستی خطاب به کارگران جهان، صص ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۷۷)

در نتیجه، این موضع میان مارکسیست های انقلابی نیازی به تأکید مرتب ندارد. زیرا هدف اصلی مارکسیست های انقلابی صحبت در باره انقلاب نیست، بلکه تدارک انقلاب است. برای تدارک هر انقلابی نیز نیاز به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص اجتماعی است. به ویژه ارزیابی توان و آمادگی پیشروان

در مورد اختلافات اساسی ما با آی ام تی (بخش سوم):

در باره انقلاب آتی ایران، نقدی بر مواضع «گرایش بین المللی مارکسیستی»

مازیار رازی

"...یک چیز قطعی است. ایران هرگز به گذشته باز نمی گردد. توده ها آغاز به حرکت کرده اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است." (انقلاب آغاز شد است! آلن وودز، ترجمه ی بابک کسرای، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹).

"وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاها، برای آزادی بیان، آزادی انجمن. [...]. اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آلن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

بدیهی است که این روش از برخورد هیجان زده در مورد ارزیابی "انقلاب" آتی ایران نه تنها آشفتگی تئوریک یک فرد را نشان می دهد، بلکه عدم اعتقاد وی به انقلاب سوسیالیستی در ایران را نیز نمایان می کند.

در مورد مفهوم مارکسیستی انقلاب

آلن وودز می گوید: "انقلاب ایران آغاز شده است." از کلمه "انقلاب" در وضعیت حرکت های توده ای در جامعه به دو منظور می توان استفاده کرد: یکی به مفهوم اعم کلمه و دیگری به مفهوم اخص کلمه. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی، بر این اعتقاد استوار هستیم که انقلاب یک شرایط یا وضعیت به خصوصی است که در آن، به قول کارل مارکس، نیروهای مولده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می گیرد؛ بدین ترتیب، شرایط



مورد ایران شعار "آغاز انقلاب" را بدون ارزیابی از تناسب قوا و درک موقعیت ویژه طبقه کارگر بیان کند، دچار کلی گویی شده است. بر خلاف نظریات آل وودز، باید توجه داشت که مارکسیزم پیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است، و نه صرفاً انعکاس دهنده نظریات عمومی و یا احساسات فردی در مقابل اعتراضات توده ای و وقایع خیابانی. در واقع تفاوت یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (یا یک عملگرای رادیکال خرده بورژوا)، در این است که روزنامه نگار رادیکال تحت مشاهده وقایع روزمره و مطالبات مطروحه در خیابان ها، گزارشاتی متأثر از حرکت های توده ای را در روزنامه خود انعکاس می دهد. در صورتی که یک مارکسیست انقلابی، با مشاهده تمام وقایع و ارزیابی دقیق آن، وضعیت کل جامعه را می سنجد و تحلیل مشخصی را برای آماده سازی ذهنی و تشکیلاتی نیروهای انقلابی در جامعه، به ویژه کارگران پیشرو، بر اساس تجارب پیشین درونی و بین المللی، متکی بر مندولوژی مارکسیستی، ارائه می دهد. زیرا، هدف یک مارکسیست انقلابی دخالتگری در مسائل روزمره جنبش با هدف جهت دادن آن اعتراضات یا جنبش به سمت و سوی انقلاب سوسیالیستی است. بنابراین هدف یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (و یا سایر گرایشات خرده بورژوا) از اساس متفاوت است، گرچه هر دو از یک واقعه مشخص سخن به میان می آورند.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان طبقات اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار، اجزاء مشخص خود را داراست: موتور (نیروی محرکه)، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرکه دولت، همان منافع طبقاتی است؛ مکانیزم انتقال آن، هم نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد است و هم تشکیلات مقننه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون و غیره. و بالأخره مکانیزم اجرایی آن، دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است.

کارگری- که پیروزی یک انقلاب را با سازماندهی خود در درون حزب سیاسی خود تضمین می کنند- ضروری است. به سخن دیگر، وضعیت (موقعیت) انقلابی امکان دارد که به وجود آید. امروز ما در ایران شاهد وضعیت انقلابی هستیم. اما هر وضعیت انقلابی الزاماً به انقلاب منجر نمی گردد. بنابراین زمانی که مارکسیست های انقلابی از کلمه "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می کنند، منظورشان این است که وضعیت انقلابی در جامعه به گونه ای است که می تواند به انقلاب منجر گردد. آیا طبقه کارگر آمادگی و توان سازماندهی انقلاب را دارد؟ آیا وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمام این سوالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، به طور جامع پاسخ داد. در این جا برای اثبات این موضوع، نقل قولی از لنین در اوائل ۱۹۱۵ (یعنی قریب به دو سال و نیم پیش از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر) درباره روش ارزیابی از موقعیت انقلابی در زیر آورده می شود:

"برای یک مارکسیست، این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است، به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود..." (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱، ص ۲۱۳).

یا این که: "موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچ کس نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که در طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی به وسیله طبقه پیشرو پرولتاریا به دست می آید، داده خواهد شد" (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱، ص ۲۱۶ - تأکید از ماست).

این نقل قول از لنین که متکی بر نظریات بلشویزم و خود حامل چکیده بخش عمده تجارب نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان است، نشان می دهد که اگر در وضعیت کنونی، کسی ماند الن وودز یافت شود که در



آلن وددز می گویند: "وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاحا، برای آزادی بیان، آزادی انجمن. [...] اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آلن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

برخورد احساساتی و شتابزده آلن وودز از وقایع پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نشان می دهد که او کوچک ترین اطلاعی در مورد ابتدایی ترین حقایق جامعه امروز ایران، تاریخ ۳۰-۳۵ سال گذشته و سازمان های چپ ایرانی ندارد. او در جلسه هیئت اجرائیه آی ام تی از انقلابی در ایران صحبت به میان می آورد که می تواند بدون حضور کارگران و بر اساس شعارهای "دموکراسی انقلابی" آغاز شود! آلن وودز ادعا می کند که ایران امروز "مانند اسپانیای ۱۹۳۰" کشوری دهقانی، اما دارای پرولتاریایی نیرومند در برخی مراکز است! او هم چنین اصرار می کند که گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نمی فهمد که ایران اساساً کشوری است دهقانی و انقلاب ایران می تواند بدون کارگران آغاز شود و این "یک مسأله ابتدایی" است که دانشجویان انقلاب را آغاز می کنند، نه کارگران. آلن وددز نیازی نمی بیند که به دنبال حقایق عینی بگردد و بنابراین یک سری موضوعات کلی را که می تواند در مورد تمام کشورهای توسعه نیافته مصداق داشته باشد، در بحثش ارائه می دهد.

او نمی داند که پیش از این در سال ۱۳۶۰، بیش از نیمی از جمعیت ایران (۵۰.۵۳٪) شهری بود و نرخ شهری شدن در سال ۱۳۸۴-۵، به دو سوم (۶۷.۸۷٪) رسید. بنابراین، ایران از اوایل دهه ۱۳۶۰ تاکنون اساساً کشوری شهری بوده است! در نتیجه، "اطلاعات" آلن وودز در مورد ایران حدوداً سی سال عقب است! احتمالاً او شاید نداند که ایران قرن ۲۱ از ژاپن، ایتالیا یا اتریش هم شهری تر است! اگر به این موضوع از نظر ترکیب

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه مارکسیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را به دست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند، قرار دهد. آلن وددز زمانی که بدون ارزیابی از وضعیت و آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب و جایگزینی آن با دولت کارگری، از "آغاز انقلاب" در ایران صحبت به میان می آورد، در عمل نشان می دهد که مفهوم مارکسیستی دولت و انقلاب را درست درک نکرده است. برای مارکسیست های انقلابی، آغاز انقلاب به مفهوم حضور بالقوه طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب است. روندی که با رو در رویی نه تنها در خیابان ها، بلکه در کارخانه ها آغاز می شود و چشم انداز آن ورود به دوره اعتلای انقلابی برای سرنوشتی نظام سرمایه داری و تثبیت قدرت کارگری است. بدیهی است که برای تضمین این روند انقلابی، وجود حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. متأسفانه ارزیابی نادرست و هیجان زده آلن وددز می تواند اشکالاتی اساسی در امر مداخلات در جنبش کارگری به وجود آورد. یکی از این اشکالات اینست که توهمات در درون پیشروی کارگری ایجاد می شود مبنی بر این که گویا انقلاب قریب الوقوع است و یا این برخورد می تواند این بحث را تداعی نماید که انقلاب، بدون آمادگی کارگران، در دستور روز قرار گرفته است. در صورتی که این گونه نیست. همان طور که در عمل نشان داده شد، پس از گذشت ۱۰ ماه از تظاهرات خیابانی معترضین به انتخابات ریاست جمهوری، "انقلابی" صورت نگرفته است!

ماهیت انقلاب آتی ایران

^۱ - رجوع شود به: «به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب بهم»، میلیتانت شماره ۲۹

اسناد درونی (۱)

مبارزه با فرصت طلبی و رهبری IMT در قبال حمایت چاوز از احمدی نژاد



از: کمیته اجرایی ایران در IMT

به: رفقای کمیته اجرایی بین المللی (IEC) و دبیرخانه
بین الملل (IS)

۴ بهمن ۱۳۸۸

با دروهای فراوان

بخش ایران گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، حتی مدت ها پیش از عضویت رسمی در این سازمان بین المللی، بنابر وظیفه انترناسیونالیستی خود برای دفاع از مبارزات بر حق کارگران در سراسر جهان، از پیشرفت های حاصله در ونزوئلا به دنبال انقلاب بولیواری حمایت کرده است. گرچه به دلیل شرایط سرکوب در ایران، امکان برگزاری آکسیون های علنی در خیابان ها و یا مقابل سفارتخانه ها وجود نداشت، ما در امر خبررسانی و آگاه سازی افشار پیشروی کارگری و دانشجویی در مقابل تبلیغات و تحریفات رسانه ها و مطبوعات زرد بورژوازی، به شدت فعال بوده ایم.

تولید ناخالص داخل (GDP) نگاه کنیم، می بینیم که کشاورزی تنها ۱۰.۸٪ تولید اقتصادی را تشکیل می دهد در حالی که بخش صنعتی و خدمات به ترتیب ۴۴.۳٪ و ۴۴.۹٪ تولید ناخالص داخلی را دربر می گیرد (تخمین ۱۳۸۷).^۱

هر کس، به هر شکل که به ایران امروز بنگرد، می بیند که این کشور به هیچ عنوان شبیه به اسپانیای سال ۱۹۳۰ نخواهد بود. این اطلاعات کاملاً اشتباه برای اعتبار بخشیدن به تحلیل های الن وددز در مورد نیروهای طبقاتی در ایران و ارائه شعارها و روش های دخالتگری در "انقلاب" استفاده می شود. نتیجتاً نقد الن به «گرایش مازکسیست های انقلابی ایران»، در "روش سکتاریستی" برخورد بخش ایران به موسوی خلاصه می شود! اگر نقد رهبرانی که دستشان به خون هزاران مخالف آغشته است (کسی که نه تنها در دوره کشتار های زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، بلکه در عمده زمان جنگ امپریالیستی بین ایران و عراق، یعنی زمانی که شوراها، جریانات چپ و تمامی سازمان های مستقل کارگران، زنان و دانشجویان و همین طور ملیت های تحت ستم در هم شکست، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بوده است) سکتاریستی محسوب می شود، ما می پذیریم که سکتاریست هستیم!

در واقع می توان ادعا کرد که آلن وودز در مورد انقلاب ایران دیدگاه «انقلاب دو مرحله ای» را ترویج می کند. انقلابی که با یک انقلاب "دمکراتیک" به رهبری فردی مانند موسوی آغاز شده و در آینده بسیار دور به انقلاب سوسیالیستی می رسد! از این روست که آلن وددز در سلسله مقالاتش، صحبت از "آغاز انقلاب" می کند!

۳۰ فروردین ۱۳۸۹

^۱ - رجوع شود به مقاله: «IMT مُرده است، زنده باد بین الملل!»، در همین شماره.

ونزوئلا و دستاوردهای انقلاب این کشور تا به امروز، دفاع خواهیم کرد (آن چنان که تا به الآن دفاع کرده ایم).



از زمان شروع اعتراضات مردمی به بهانه نتیجه انتخابات در تابستان ۲۰۰۹، پرزیدنت چاوز بر اثر عدم شناخت شرایط داخلی ایران، اعتراضات انجام شده را ناشی از دخالتگری غرب دانست، با آن مخالفت کرد و جانب دولت سرکوبگر احمدی نژاد را گفت. این در حالی بود که رفیق الن وودز، از همان ابتدا اعتراضات خیابانی را "شروع یک انقلاب" معرفی کرد! ما در تعجب هستیم که چگونه IS و رفیق وودز در برابر ادعای چاوز که کاملاً در نقطه مقابل موضع IMT بوده است، هیچ واکنشی نشان نداد. مسلماً اگر IS تا این حد ظرفیت دموکراتیک و گوش شنوایی برای تحلیل‌هایی غیر از تحلیل‌های خود داشت، حتماً می‌باید نامه سرگشاده‌ی مازیار رازی به کارگران ونزوئلا و مصاحبه او در مورد شرایط ایران را در وب سایت marxist.com درج می‌کرد، مغایرت آن تحلیل با مقالات آلن وودز را بهانه‌ای برای عدم انتشار مقاله مازیار رازی معرفی نمی‌کرد؛ مگر این که عدم نقد و محکوم کردن سیاست خارجی چاوز ناشی از اپورتویسم IS باشد. اما متأسفانه ما باخبر شدیم که IS به بهانه ضدیت موضع رفیق مازیار رازی با موضع پیشین خود، از درج آن خودداری کرده است! این اقدام IS باعث

اگر با فضای ژورنالیستی داخل ایران، چه به اصطلاح اپوزیسیون اصلاح طلب و چه جناح مدافعان دولت، آشنا باشید، متوجه خواهید شد که در ایران دو موضع متفاوت در مقابل چاوز و انقلاب ونزوئلا وجود دارد:

یکی موضع طرفداران حاکمیت ارتجاعی فعلی است که با انتشار خبرهای مربوط به نزدیکی ایران با کشورهای آمریکای لاتین و خصومت این بلوک با سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در منطقه و جهان، سعی دارد تا خود را غیرمنزوی و برادر با کشورهای ضد امپریالیستی معرفی کند.

موضع مقابل آن، اپوزیسیون اصلاح طلب ایران (اپوزیسیون خودی‌ها) است که با انتشار اخبار نزدیکی ایران و ونزوئلا، و شرایط داخلی ونزوئلا، مانند عدم تمدید مجوز RCTV و غیره تلاش می‌کند تا انقلاب ونزوئلا را منحط و پوپولیستی ارزیابی کرده و مسیر آن را به سوی یک دیکتاتوری چاوزی پیش بینی کنند. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ داخل کشور نیز به سوی تحلیل‌های این جناح جذب شده‌اند و عملاً همان صحبت‌ها را تکرار می‌کنند.

اما در این میان، تنها موضع مستقل از این دو گرایش، از سوی ما اتخاذ شد.

ما ضمن آن که به دفاع از این اقدامات مترقی دولت ونزوئلا پرداختیم، اشتباهات در سیاست خارجی چاوز را با صراحت و بدون محافظه‌کاری نقد کردیم.

ما مسأله ونزوئلا را، مسأله دفاع بی‌قید و شرط، و یا ردّ تمامی دستاوردهای انقلاب بولیواری به علت سیاست‌های خارجی اشتباه چاوز، نمی‌دانیم.

بر اساس شیوه نقد مارکسیستی، ما معتقدیم که می‌توان هم زمان از چاوز دفاع کرد و در عین حال او را سفت و سخت به باد انتقاد گرفت. ما هیچ توهمی نسبت به انقلاب ونزوئلا نداریم و دولت چاوز را در مقطع فعلی، هنوز دولتی سوسیالیستی و کارگری به شمار نمی‌آوریم؛ اما در برابر کودتای داخلی یا حمله نظامی امپریالیسم، از



آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است."

در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده های مردم مواجه می شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزویلا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع در دسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد کرده است و می تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند.

بنابراین، ما به عنوان EC ایران، بخش داخلی، قاطعانه از رفقای IS می خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست های اشتباه چاوز در قبال مسأله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریعتر نامه مازیار رازی به مردم ونزویلا را در سایت درج کند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمل آن برای ما و تماس های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود.



خشم، نگرانی، ترس رفقای داخل ایران از تک صدایی شدن وب سایت marxist.com شده است.

از سوی دیگر به دلیل حمایت های چاوز از احمدی نژاد و اتخاذ موضعی بر ضد اعتراضات مردمی، جو به شدت ضد چاوزی در ایران و در میان مخالفین حکومت وجود دارد (به ویژه، راست از این حمایت ها جهت تخطئه دستاوردهای انقلاب بولیواری و یکسان جلوه دادن چاوز و احمدی نژاد، و در واقع حمایت از همان خط امپریالیسم استفاده می کند. این موضعی است که که پیش تر از سوی ما دقیقاً پیش بینی شده بود) در تظاهرات های خیابانی به دفعات شعار "مرگ بر چاوز" سر داده شده است. در محافل و بحث های گروهی، چاوز و احمدی نژاد را دو فرد همجنس و هم فکر می دانند و به عنوان دو دیکتاتور از آن ها یاد می کنند. ما به دفعات دیده ایم که جوانان معترض در ایران می گویند که پس از آن که ما احمدی نژاد را بیرون انداختیم، مردم ونزویلا نیز، "دیکتاتوری چاوز" را سرنگون خواهند کرد. چند روز پیش دانشجویان راست ونزویلا، که موضعی ضد چاوز و ضد چپ داشتند، با انتشار نامه ای خطاب به مردم معترض ایران، خود را در مبارزه با استبداد حاکم همدوش ایرانیان دانسته و شرایط خود را مانند شرایط ایرانیان معرفی کردند، از این نامه به شدت در ایران استقبال شد، در واقع در حال حاضر، هر حرفی علیه چاوز گوش شنوا دارد.

رفیق مازیار رازی، چند ماه پیش، در نامه سرگشاده خود خطاب به کارگران ونزویلا، دقیقاً این شرایط امروز ایران و جو ضد بولیواری حاکم را پیش بینی کرده بود. در نامه او خطاب به کارگران ونزویلا، که در سایت مارکسیست دات کام هم درج نشد، چنین می خوانیم: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزویلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از



اسناد درونی ۲

IMT مرده است، زنده باد بین الملل!

پیرامون اخراج مازیار رازی و قطع ارتباط این گرایش با باند آلن وودز

بیانیه "گرایش مارکسیست های انقلابی ایران"

تشکیل کنفرانس فوق العاده امروز گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (IRMT) بلافاصله پس از وقایع جلسه ماه مارس کمیته اجرایی بین المللی (IEC) گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) اعلام گردید. به محض آن که پیشرفت های این جلسه پیرامون ایران به اطلاع اعضای ما رسید، کاملاً روشن شد که یک کنفرانس باید به منظور هدف خاص قطع ارتباط با IMT تشکیل گردد. این امر به خاطر موضع گیری تماماً اپورتونیستی باند آلن وودز در مورد سیاست خارجی هوگو چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران، آن هم صرفاً برای استفاده از امتیازاتی هم چون تلویزیون ونزوئلا و "فرش قرمز" کاخ میرافلورس، بود.

دو قطعنامه دیروز از سوی کمیته اجرایی بین الملل در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی، ظرف یک روز، همکاری همبستگی ای و سیاسی را که از سال ۲۰۰۱ شروع شده بود، به آخرین اپیزود از رابطه سیاسی خود تبدیل کرد. این روند در تاریخ ۲ اوت ۲۰۰۸، یعنی زمانی که کنگره جهانی متفق القول به نفع پیوستن اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (IRSL) به عنوان بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی رأی داد، به نقطه اوج خود رسید. سپس در سپتامبر ۲۰۰۸، اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران، که در تبعید فعال است، با هیئت تحریریه میلینانت در ایران و کمیته اقدام کارگری ترکیب شد تا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران تشکیل گردد.

وقایع پس از انتخابات ظاهراً تقلبی ریاست جمهوری در ژوئن ۲۰۰۹، که در بحبوحه بزرگ ترین رکود اقتصادی سرمایه داری جهانی طی بیش از ۶۰ سال

گذشته رخ داد، این رابطه را به شدت تحت فشار قرار داد. آن چه که تحت عنوان اختلاف نظر در مورد شیوه محکوم نمودن تلاش های خسته کننده چاوز در دیپلماسی جهانی و همبستگی او با یک رژیم "ضد امپریالیستی" آغاز شد، طی کم تر از هشت ماه، و به دنبال امتناع باند آلن وودز جهت انتشار مقالات ما در مورد حمایت چاوز از سرکوب، به شکافی جدی انجامید؛ اجتناب باند آلن از انتشار و توزیع مقاله ما در بین سایر اعضای کمیته اجرایی بین المللی یا رهبری بخش های مختلف گرایش بین المللی مارکسیستی، و چنگ انداختن به انواع و اقسام ابزارهای سازمانی برای خفه کردن صدای انتقاد و تضعیف کار گروه ما - یعنی بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی، که با کنگره جهانی به رسمیت شناخته شد.

باند آلن وودز و سیاست چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز چیز جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۰۴، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی عدم وجود ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در ژوئیه ۲۰۰۶ با تأکید بر مغایرت سیاست های دولت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه شد اما دبیرخانه بین المللی، این مقاله را، سرخود، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوازی ایران، صرفاً



موضع گیری رسمی، بنا به تصمیم IS- هسته مرکزی باند بوروکراتیک آلن وودز- و بدون هرگونه مشورت با کسی- نه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، یعنی بخش ایران که در سال ۲۰۰۸ از سوی کنگره جهانی به رسمیت شناخته شده، و نه حتی IIEC-! اتخاذ شد. حتی مشاهده تصاویر ویدئویی تظاهرکنندگان در حال سردادن شعارهایی علیه چاوز در همان "انقلاب"ی که باند آلن پیش بینی نموده بود، تغییری در سیاست آن ایجاد نکرد!

دبیرخانه بین الملل (IS)، علاوه بر سانسور تمامی مقالات ما که در مخالفت با "خط رسمی" وب سایت ها و نشریات IMT تهیه شده بود، به مدت حدوداً دو ماه از انتشار این مقاله در بین اعضای IEC امتناع کرد؛ حتی پس از درخواست های مکرر برای توزیع آن. برخی مقالات در واقع زمانی که توزیع شد که تعداد بیش تر و بیش تری از از اعضای IEC وادار شدند یا فریب خوردند با تهدید شدند تا با تصمیم IS در در جلسه IEC موافقت کنند. جلسه IEC نیز عمداً دو ماه به عقب افتاد.

نتیجه مانورها و طرح های این بوروکراسی متحجر، که منابع بین الملل را صرف درگیری های فراکسیونی خود با گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و تمامی سایر مخالفین کرد، دقیقاً همان چیزی بود که ما پیش بینی می کردیم: یک تفتیش عقاید قرون وسطایی، که تماماً به وسیله IS طرح ریزی شده بود، به طوری که خواسته این گروه هوچی (به اصطلاح IEC) برای مجازات با اجابت از سوی "اشرافیت دست و دل باز" (همان به اصطلاح IS) روبه رو شد! به همین دلیل است که کمیته مرکزی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از نماینده ما در IEC، یعنی مازیار رازی، خواست جلسه ماه مارس این "ساختار دموکراتیک"، که بین کنگره ها قرار است "بلند مرتبه ترین گروه تصمیم گیری" در بین الملل باشد را تحریم کند.

انقلاب ۱۱ سال پیش آغاز شد!

باند آلن وودز، به طور عجیبی، این خط اپورتونیستی را که روی مشروعیت بخشیدن چاوز به سرکوب

دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم بیزار می کند. در ژوئیه ۲۰۰۶، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آنها رو بوسی می کند. حتی قرار بود که آن ها بیانیه ای را به افتخار چاوز و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه آن ها قرائت کنند. اما پیش از قرائت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع باند آلن وودز از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از تظاهرات های خیابانی پس از "انتخابات" مشکلات را شدید تر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

هم چنین باند آلن وودز تلاش می کرد تا در کل وجود موضع گیری انتقادی ما نسبت به دبیرخانه بین الملل (IS) را منکر شود. به طور اخص، این به اصطلاح دبیرخانه بین الملل، از انتشار نامه مازیار رازی زیر عنوان "نامه ای سرگشاده به کارگران ونزولا پیرامون حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد" و تمامی مقالاتی که پس از آن در مخالفت با "تحلیل" تماماً اشتباه، غیر قابل دفاع و اپورتونیستی موضع رسمی IMT اجتناب کرد. همین موضوع، شرایط کار گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در داخل را تقریباً ناممکن ساخت. این



ژوئن ۲۰۰۹ به این سو رفتار کرده است، شخصیت واقعی آن کاملاً آشکار می شود.

هرچند نشانه های بسیاری در مقالات ژورنالیستی و احساساتی آن وودز از ژوئن ۲۰۰۹ به بعد وجود داشت که نشان می داد او کوچک ترین اطلاعی در مورد ابتدایی ترین حقایق جامعه امروز ایران، تاریخ ۳۰-۳۵ سال گذشته و سازمان های چپ ایرانی ندارد، جلسه اخیر IEC زمانی بود که تمامی این ها جریان ها جمع شد و به کلیتی "منطقی" تبدیل شد و چشم انداز آن را برای انقلابی که ۳۰ پیش پیش بینی می کرد، روشن نمود! به یک باره آن وودز نقاب "انقلابی" خود را برداشت و چند نطق روشن در مورد برداشت خود از انقلاب دو مرحله ای ایراد کرد: انقلابی که بدون کارگران و بر اساس شعارهای "دموکراسی انقلابی" آغاز می شود.

آن وودز و باند او ادعا می کند که ایران امروز "مانند اسپانیای ۱۹۳۰" کشوری دهقانی، اما دارای پرولتاریایی نیرومند در برخی مراکز است! آن ها هم چنین اصرار می کنند که گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نمی فهمد که ایران اساساً کشوری دهقانی است و انقلاب ایران می تواند بدون کارگران آغاز شود و این "یک مسأله ابتدایی" است که دانشجویان انقلاب را آغاز می کنند، نه کارگران.

بزرگ ترین موهبت الهی خداوندگار تئوریک ما اینست که نیازی نمی بیند که به دنبال حقایق عینی بگردد و بنابراین نادان باقی می ماند و یک سری موضوعات کلی را که می تواند در مورد تمام کشورهای توسعه نیافته مصداق داشته باشد، مثل علف هرز در مقاله اش پخش کند. این "رهبر رهبران" نمی داند که پیش از این در سال ۱۹۸۱-۸۲، بیش از نیمی از جمعیت ایران (۵۰.۵۳٪) شهری بود و نرخ شهری شدن در سال ۲۰۰۵-۶، به دو سوم (۶۷.۸۷٪) رسید. بنابراین، ایران از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون اساساً کشوری شهری بوده است! در نتیجه، "اطلاعات" باند آن وودز در مورد ایران حدوداً سی سال عقب است! احتمالاً برای

روزافزون در ایران چشم خود را می بندد، با "تحلیل" احساساتی و ژورنالیستی خود مبنی بر آغاز انقلاب ایران، انقلابی که جرقه های ۱۱ سال پیش زده شده است(!)، ترکیب می کند.

باند آن وودز، اگر از افراد اپورتونیست ولی باهوش تشکیل شده بود، قاعدتاً می باید جهت خود را بعد از اعتراضات خیابانی در ماه ژوئن ۲۰۰۹ تغییر می داد. وقایعی که باند آن به عنوان نشانه های شروع انقلاب می پندارد! با این وجود، این اپورتونیست های کودن ما، به قدری به سوی فرامیسن در غلتیده اند که نمی توانند چشم انداز "انقلاب" همان انقلابی که ۳۰ سال پیش پیش بینی کرده بودند- را ببینند.

بنابراین جای تعجبی نیست که آن ها نمی توانند از فرش قرمزی که امروز جلوی کاخ میرافلورس برای آنها پهن شده در مقابل گارد سرخ شوراهاى تهران در طی چند سال بگذرند! آن ها هیچ چشم اندازی برای پیروزی "انقلاب" خود (در واقع "شرایط انقلابی" برای تمامی مارکسیست های انقلابی) در سرمایه داری رو به زوال ندارند! برای تمام سانتاریست های راست و خرده بورژوازی، یک پرنده در مشت بهتر از دو پرنده در یک بوته است.

این انقلابی دو مرحله ای است!

"وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاحا، برای آزادی بیان، آزادی انجمن. [...]. [اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

شاید گفتن این موضوع بدیهی باشد که انقلاب آخرین آزمون برای تمامی آن انقلابیون لافزن است. در حال حاضر هیچ راه بهتری برای توصیف این موضوع وجود ندارد. اگر ما نگاه کنیم که چه طور "رهبری انقلابی" از



مصوبه ماه مارس سال ۲۰۱۰ چنین می خوانیم: "ما همچنین باید به دنبال همکاری با سازمان های "چپ صادق" که درون جوانان و کارگران ایران دارای نفوذ هستند باشیم. خط مشی ما در برابر آن ها باید دوستانه اما محکم باشد. و باید هر جا که امکانش بود با آن ها همکاری کنیم." IS و IEC خود را در مورد چشم انداز های پیدا کردن چنین سازمان هایی در ایران و پذیرفته شدن از طرف آن ها فریب می دهد. بهترین نتیجه ای که این باند از این راه می تواند به دست آورد، پس زده شدن از طرف سازمان های خرده بورژوازی سانتاریست در تبعید باشد.

تنوری انقلاب دو مرحله ای آلن وودز جداً یک کمک تنوریک بزرگ به تحلیل مارکسیستی از نیروهای طبقاتی در کشورهای در حال توسعه در قرن ۲۱ است! این به دلیل دورویی، بزدلی، اپورتونیزم و دروغگویی آلن وودز است که او رسماً اعلام نمی کند امروز بیشتر به منشویک ها نزدیک است تا بولشویک ها.

ابزارهای تشکیلاتی

علاوه بر این پس رفت سیاسی، ما اتفاقاتی را شاهد بوده ایم که تنها می تواند به عنوان یک نوآوری تشکیلاتی بزرگ توصیف شود؛ نوآوری ای که که نویسنده اش را برای همیشه در تاریخ جنبش کارگری بین المللی بد نام خواهد کرد.

باند آلن وودز، علاوه بر آن که تمام دستگاه سازمانی تمام وقت بین الملل را روانه مبارزه با سازمان کوچکی کرده است که جرأت کرده خط خود را از رهبر خود گماشته مارکسیزم، یعنی آلن وودز، جدا کند، علیه IRMT دست به اقدامات سازمانی نیز زده است. باند آلن وودز اخیراً تلاش کرده است تا دو تن از اعضای ایرانی الاصل بخش های دیگر IMT را به زور وارد بخش ایران کند. چه طور کسی می تواند عضو یک سازمان باشد، در حالی که نه حق عضویت می پردازد و نه تحت دیسپلین رهبری آن سازمان به فعالیت مشغول است؟

باند الن ناراحت کننده است که بداند ایران قرن ۲۱ از ژاپن، ایتالیا یا اتریش شهری تر است! اگر به این موضوع از نظر ترکیب تولید ناخالص داخلی (GDP) نگاه کنیم، می بینیم که کشاورزی تنها ۱۰.۸٪ تولید اقتصادی را تشکیل می دهد در حالی که بخش صنعتی و خدمات به ترتیب ۴۴.۳٪ و ۴۴.۹٪ تولید ناخالص داخلی را دربر می گیرد (تخمین ۲۰۰۸).

هر کس، به هر شکل که به ایران امروز نگاه کند، می بیند که این کشور به هیچ عنوان شبیه به اسپانیای سال ۱۹۳۰ نخواهد بود. اما این اشتباهی بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که این موضوع فقط ناشی از نادانی و حماقت این باند است. این اطلاعات کاملاً استباه برای اعتبار بخشیدن به تحلیل های باند الن در مورد نیروهای طبقاتی در ایران و ارائه شعار ها و روش های دخالتگری در "انقلاب" استفاده می شوند. نتیجه منطقی چشم انداز آن ها در نقد آلن وودز به IRMT برای "روش سکتاریستی" برخورد بخش ایران به موسوی خلاصه می شود! اگر نقد رهبرانی که دستشان به خون هزاران مخالف آغشته است (کسی که نه تنها در دوره کشتار های زندانیان سیاسی در سال ۱۹۸۸، بلکه در عمده زمان جنگ ارتجاعی و ویرانگر بین ایران و عراق، یعنی زمانی که شوراها، جریانات چپ و تمامی سازمان های مستقل کارگران، زنان و دانشجویان و همین طور ملیت های تحت ستم در هم شکست، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بوده است) سکتاریستی محسوب می شود، ما به سکتاریست بودنمان افتخار می کنیم.

تنها توجیه ممکن برای "سکتاریستی" برخورد نکردن با موسوی و اصلاح طلبان دولتی، می تواند جهت گیری باند الن به سمت آن ها باشد. این باند به جای انتقاد از موسوی، به حمایت انتقادی از آن ها روی آورده است.

البته اگر باند آلن وودز می تواند تا به این حد با قصابان انقلاب ۱۹۷۹ در ایران "دوستانه" برخورد کند، عجیب نیست که مشغول نزدیکی به سازمان های "چپ صادق"!! باشد؛ در قطعنامه IEC در مورد ایران،



کند! یک چنین بهانه هایی از کسی می آید که دائماً مشغول چاپلوسی در مهمانی های میرافلورس و استفاده از امکانات تلویزیونی ونزوئلا، و دست و پا زدن های عبث و بیهوده برای تبدیل شدن به یک رهبر بزرگ مارکسیست، است.

در حال حاضر باند آلن وودز ۱۸۰ درجه تغییر کرده است؛ یعنی الآن به برداشت منشویکی از عضویت و انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۳ به عنوان راهی به سوی جلو نگاه می کند! البته این موضوع لاف از نظر منطقی سازگار است، چرا که شما نمی توانید بدون ضوابط و معیارهای منشویکی در مورد عضویت، استراتژی منشویکی داشته باشید. ما به باند جناب آلن وودز به خاطر حلّ این تناقض بین استراتژی و مفاهیم تشکیلات اش تبریک می گوئیم.

ورشکستگی نظری و سیاسی

ریاکاری و دروغ پردازی باند آلن وودز حدّ و مرزی ندارد. از نظر آن ها، هر چیزی می تواند برای "پیروزی" در بحث مورد استفاده قرار گیرد. باند آلن وودز حتی تئوری مارکسیستی دولت را هم دگرگون می کند تا بتواند ادّعا کند که در ونزوئلا "بورژوازی، کنترل دولت را از دست داده است"؛ که حزب کارگر اسرائیل، یعنی حزبی که دولت صهیونیستی را تشکیل نهاده، حزب "سوسیال دموکرات کلاسیک" شده بود و مارکسیست ها باید وارد آن می شدند. تحریف تاریخ هم البته شگرد دیگریست تا فاکت های نامناسب و "مزاحم"، مثل شوراها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، ناپدید شوند (!)؛ به همین ترتیب، می توان نمونه های دیگری از پیروزی های تئوریک باند آلن وودز را برشمارد. حقایق نصفه و نیمه و دروغ های آشکار به طور معمول به این مجموعه مخرب اضافه می شوند تا ظاهراً "سطح تئوریک" رفقا (!) افزایش پیدا کند.

درست همان طور که انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ ایران ضعف های دبیرخانه متحد بین الملل چهارم را آشکار کرد، و به لغو عضویت حزب کارگران سوسیالیست (HKS) از

اما، وقتی ما این اقدام "مهربانانه" آن ها برای "جذب" دو عضو جدید برای گروه مان را ناکام گذاشتیم، آن ها از "نام" IEC برای تصویب دو قطعنامه علیه مازیار رازی به عنوان یک "خبرچین پست" استفاده کردند. بهانه این اتهام هم "افشای هویت آن دو ایرانی الاصل" و قرار دادن آن ها در معرض شناسایی و دستگیری از سوی سازمان های اطلاعاتی ایران بیان شد. این قطعنامه در نهایت با اخراج مازیار رازی، و لغو عضویت بخش ایران از IMT به پایان رسید. این ها مشخصاً اقدامات یک بورکراسی درمانده و مستأصل است که شدیداً در گنداب جامعه سرمایه داری دست و پا می زند تا بتواند یک چنین دروغ کثیفی را برای خریدن زمان و اعتبار پیدا کند. (به زودی یک مجموعه سند در این مورد منتشر خواهیم کرد)

به علاوه باند آلن وودز از ابزارهای تشکیلاتی علیه سایر بخش ها بهره برده، و پول و منابع موجود را صرف مبارزه با تمامی کسانی نموده است که با او اختلافاتی سیاسی و تئوریک دارند. آلن وودز و شرکا، مداوماً از تفسیر استالینیستی "سانترالیسم دموکراتیک" برای خفه کردن بحث و جدل های داخلی استفاده کرده اند. برخورد آن ها در قبال مسأله چین، اقتصاد جهانی، سانترالیسم دموکراتیک و سایر موضوعات به وضوح ماهیت آن ها را نشان داد و نهایتاً به تشکیل بخش بولشویک بین المللی منجر شد. بخشی که باند آلن از به رسمیت شناختن آن سرباز زده است. (مثل این می ماند که انتظار داشته باشیم تزار مخالفین خود را به رسمیت بشناسد).

تناقضات باند آلن وودز به همین جا ختم نمی شود: در عین حال که باند او به شدت این ایده را تبلیغ می کند که "انقلاب" ایران آغاز شده، اما طی ۸ ماه گذشته حتی یک پیکت هم در حمایت از تظاهرات خیابانی در ایران برگزار نکرده است! باند آلن وودز الآن در تلاش است تا در فعالیت های شبکه همبستگی کارگری اخلاص به وجود آورد و بهانه ابلهانه آن ها هم اینست که این شبکه قصد دارد از سازمان برای تقویت و ترویج خود استفاده



صفوف IMT رفقای شایسته و صادق بسیاری دارد که حتی از این بحران بی خبرند، چه برسد به آن که از شکاف فعلی و اخراج های متعدّد باخبر باشند؛ چرا که کنترل سخت از سوی بوروکراسی متحجّر و ورشکسته از نظر سیاسی، راه ارتباط مابین بخش ها و اعضای سازمان را سد می کند. ما از تمامی این رفقا می خواهیم، تا به خاطر وفادار ماندن به سنت ها و اصولی که نخستین بار برای آن ها به سازمان پیوستند، به آن چه که پیش آمده است نگاهی بیندازند و آینده سیاسی خود را تعیین کنند.

فراکسیون بولشویک بین المللی قصد دارد تا با عبور از بوروکراسی مرکزی و خرده بوروکرات ها و افراد حقیری که اوامر و فرمایشات آن را در بخش های کشورهای مختلف عضو سازمان اجرا می کنند، با اعضای رده پایین گرایش بین المللی مارکسیستی به بحث بپردازد. برای ما، به عنوان بولشویک-لنینیست، چشم انداز آتی کاملاً روشن است: توسعه شرایط انقلابی، بدون شک به یک انقلاب (به مفهوم مارکسیستی واقعی آن) در ایران طی چند سال آینده منجر خواهد شد. در یک چنین انقلابی، مسأله تسخیر قدرت دولتی به وسیله پرولتاریا مطرح خواهد شد. ما جزء جزء فعالیت های خود را بر پایه چنین چشم اندازی بنا می کنیم و زمانی که تمامی شرایط عینی به بلوغ رسیده باشد، تمام نیروی خود را برای آماده کردن کارگران جهت تسخیر قدرت و خرد کردن دولت بورژوازی صرف می کنیم.

بنابراین اخراج مازیار رازی و لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران به وسیله باند آلن وودز، تنها دو گام در مبارزه طولانی ما علیه سرمایه داری، و پادوها و گماشتگان آن در داخل جنبش های کارگری و مارکسیستی است. ممکن است به نظر برسد که ما به هر حال مبارزه فعلی را شکست خورده ایم. اما، برای ما، اخراج شدن از یک بین الملل بولشویکی-لنینیستی به معنای یک شکست و تراژدی بزرگ خواهد بود. در صورتی که لغو عضویت از سوی گرایش بین المللی مارکسیستی، به معنای رهایی از ارتباط با حمایت های

این سازمان انجامید، بحران اقتصادی فعلی سرمایه داری جهانی و شرایط انقلابی در ایران هم شکاف های بسیاری در گرایش بین المللی مارکسیستی به وجود آورده است. تا به الآن اکثریت دو بخش از بخش های اصلی سازمان، یعنی اسپانیا و ونزوئلا، به همراه اقلیت در مکزیک، جدا شده و یک گرایش بین المللی جداگانه (جریان مارکسیستی انقلابی) را تشکیل داده اند. با این وجود، خیانت باند آلن وودز به طبقه کارگر جهانی و ابتدایی ترین اصول مارکسیسم انقلابی، تازه شروع شده است. اما کسانی که هنوز در کلوب هواداران آلن وودز حضور دارند، شاهد اخراج ها، لغو عضویت ها و اتهام پراکنی های بیشتری خواهند بود.

در کاریکاتوری که رهبری در خلال بحث در مورد سانترالیسم دموکراتیک نشان داد، تفسیر شبه استالینیستی آن ها از "سانترالیسم دموکراتیک" برای توقف و سانسور دیدگاه های اقلیت استفاده شد. باند آلن وودز، از همین تفسیر استالینیستی برای به رسمیت نشناختن حق یک اقلیت در متشکل نمودن خود به عنوان یک بخش در داخل IMT، جلوگیری از انعکاس این اختلاف - نه تنها در جنبش سراسری کارگری بلکه حتی میان رهبری و به ویژه اعضای رده پایین تمامی بخش های ملی سازمان- استفاده کرد، این رفتار بوروکراتیک، به یکی از "سنن" غیر قابل بحث بین الملل تبدیل شده است. پاسخی ۳۷ صفحه ای که آلن وودز، این اسقف بوروکراسی، در جواب متن "به سوی سانترالیسم دموکراتیک" نوشت، سندی است که در آن یک سری نقل قول های بی ربط از مارکس، لنین و تروتسکی با هذیان گویی های استثنایی او سرهم شده است. این رفیق احتمالاً در جایی خوانده است که نخستین قانون دیالکتیک می گوید: تغییر کمی به تغییر کیفی منجر می شود. بعد به این نتیجه اشتباه رسیده است که هرچه بیش تر و بیش تر نقل قول های بی ربط و بی ارزش در مقاله خود تلمبار کند، مقاله اش خود به خود به یک اثر کلاسیک مهم مارکسیستی تبدیل می شود!

اکنون چه؟



اسناد درونی ۳

تحریم جلسه کمیته اجرایی بین الملل (IEC) از سوی
مازیار رازی

رفقای کمیته اجرایی بین الملل (IEC)

در این شرایط بحرانی، و به امید آن که جلسه شما بتواند از بزرگ ترین انشعاب در صفوف خود در تقریباً بیست سال گذشته جلوگیری کند، دروهای خود را به شما می فرستم.

بخش ایران (حتی پیش از پیوستن به سازمان IMT) همواره نگرانی خود را نسبت به نوع و سطح حمایت IMT از دولت چاوز اعلام کرده است. ما نامه های سرگشاده بسیاری را در اعتراض به رابطه "برادرانه" چاوز با جمهوری اسلامی ایران نوشته ایم و ضمن آن به توضیح تفاوت های مختلف و عمیقی پرداخته ایم که میان دولت چاوز و رژیم ایران وجود دارد.

این موضوع بلند مدّت، به خصوص پس از درگیری های خیابانی به دنبال اعتراض به نتایج انتخاباتی ژوئن ۲۰۰۹، حالتی جدی و بحرانی به خود گرفت. برای خنثی کردن، یا دست کم کاهش دادن اثرات حمایت همه جانبه چاوز از احمدی نژاد، ضروری بود تا ما با سیاست های چاوز در قبال رژیم ایران مرزبندی کنیم. بنابراین من بار دیگر نامه سرگشاده ای را پیرامون این موضوع نوشتم، منتها این بار خطاب به کارگران ونزوئلا و نه شخص چاوز.

نامه سرگشاده به کارگران ونزوئلا پیرامون حمایت چاوز از احمدی نژاد، از سوی دبیرخانه بین الملل (IS) در وب سایت IMT درج نشد، چرا که آقایان گمان می کردند چنین نامه ای برای فعالیت بخش ونزوئلا مشکل ساز خواهد بود. در آخرین پاراگراف نامه مذکور، از کارگران ونزوئلا چنین خواسته شده بود:

ضمنی چاوز از تجاوز و شکنجه و سایر مواردی است که پیش از این فعالیت ما را در داخل ایران تقریباً غیرممکن می ساخت. ضمناً ما را از قید و بند محدودیت های بوروکراتیک، سانسور و اختناق باند الن که مانع محکومیت این سیاست خارجی به شکل مؤثرتر از سوی ما شده است، آزاد خواهد ساخت.

توانایی بوروکراسی، با تمامی افراد تمام وقت، وب سایت ها و سایر منابع آن، قادر نیست تا سیاست های باند آلن وودز را درست جلوه دهد. دغلبازی های خرده بورژوازی بوروکراسی که خاصّ دکان داران است، نه رهبران انقلابی، نه تنها در جذب بهترین فعالین کارگری و جوانان ناموفق خواهد بود بلکه هم چنین روحیه بسیاری از اعضای پایین سازمان را تضعیف خواهد کرد و به تخریب آن چیزی منجر می شود که طی چند دهه با فداکاری صدها تن از اعضا ساخته شد.

در دوره آتی نه تنها نیروهای مارکسیسم انقلابی مبارزه نهایی را علیه بوروکرات ها، اپورتویست ها، سکتاریست ها، سانتریست ها و رفرمیست ها پیروز خواهد شد، بلکه حتی سرمایه داری را نیز نابود خواهد ساخت. برای ما، IMT به سرعت در حال تبدیل به بین المللی منشویکی است و در نتیجه به عنوان یک سازمان انقلابی، دیگر مرده است. بنابراین مبارزه ما برای ساختن انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی در بیرون از IMT ادامه دارد!

زنده باد انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی!

زنده باد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران



در خیابان ها و زندان ها به وسیله رژیم ارتجاعی را توجیه کرده است. بیانیه IS می تواند به وسیله خودش و آن گونه که مناسب می داند، نوشته شود.

۳- با انجام این دو وظیفه دیر هنگام (که به شخصه بیش از دو ماه پیش خواستار آن شدم)، ما می توانیم به بحث های درونی خود با IS و IEC و متعاقباً جلسه ماه مارس IEC ادامه دهیم.

شما بار دیگر درخواست های من را نادیده گرفتید و حتی نامه سرگشاده من را منتشر نکردید. تنها پاسخ شما به درخواست های من همان جلسه IEC و بحث و تصمیم در مورد تصویب یک قطعنامه بود. به هر حال اگر IEC اقدامی هم صورت دهد، دیگر بسیار دیر شده است.

برای بخش ایران، این تاکتیک فرسایشی، نه موضوعی منطقی بود و نه موضوعی قابل قبول.

همان گونه که نامه کمیته اجرایی ایران در داخل (۲۴ ژانویه ۲۰۱۰) خاطر نشان می سازد، موضع IMT در مورد این موضوع، فعالیت بخش ایران را تقریباً غیرممکن ساخته است.

گرچه این موضعی ایست که از سوی IS اختیار شده، اما سکوت تمامی اعضای IEC در قبال این مسأله حیاتی، اثبات می کند که آن ها با تصمیم IS توافق دارند. رویکرد اپورتونیستی IS و بی تفاوتی IEC، برای بخش ایران هیچ راهکاری به جای نمی گذارد مگر آن که من- به عنوان نویسنده نامه مذکور و سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در IEC- جلسه ماه مارس IEC را به نشانه اعتراض به رفتار اپورتونیستی شما بایکوت کنم. بنابراین من به عنوان عضو ایرانی IEC، در این جلسه شرکت نخواهم کرد.

رفیقانه،

مازیار رازی

۱ مارس ۲۰۱۰

"در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید ... مواضع انحرافی چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید".

درست به همین دلیل است که این نامه عملاً از سوی IS سانسور شد و حتی تا تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۹ در بین همه اعضای IEC منتشر و توزیع نگشت (این در حالیست که من سه بار خواهان انتشار آن شده بودم: ۲۱ سپتامبر، ۱۲ نوامبر و ۱۶ نوامبر ۲۰۰۹).

به دنبال مکاتبات مان در اواخر ژانویه ۲۰۱۰ و باردیگر در ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من سه نکته را به منظور حل مشکلاتی مطرحی کردم که به علت حمایت شرم آور و همه جانبه چاوز از رژیم خامنه ای-احمدی نژاد از زمان تقلب "انتخاباتی" به این سو برای رفقای ما در ایران ایجاد شده است؛ مشکلاتی که IMT میلی به برخورد با آن ندارد. در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من توجه شما را به این مسأله جلب کردم که:

در ۳۱ مین سالگرد انقلاب ایران (۱۱ فوریه ۲۰۱۰)، پرزیدنت چاوز بار دیگر از احمدی نژاد، "انقلاب اسلامی" و رژیم حمایت کرد. در کنگره فوق العاده حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا (PSUV)، در حضور ۷۲۲ نماینده، چاوز "پیام همبستگی با پرزیدنت محمود احمدی نژاد، مردم ایران و انقلاب اسلامی" را فرستاد. ضمناً او به یکی دیگر از "نامه های تیریک آمیز" خود خطاب به احمدی نژاد اشاره کرد که در آن مجدداً از "دروهای گرم به مناسبت جشن ۳۱ مین سالگرد انقلاب اسلامی" سخن به میان آورده بود. من بار دیگر موارد زیر را از شما درخواست کردم:

۱-IS باید نامه سرگشاده من را سریعاً و بدون وقفه بیش تر (همراه با توضیحی برای علت تأخیر، و در صورت نیاز انتقاد IS از نامه) منتشر نماید.

۲-IS باید سیاست خارجی چاوز را محکوم نماید، چرا که او به "انقلاب" مردمی ایران (آن گونه که IS ادعا می کند!) برچسب وابستگی به CIA را زده است و نتیجتاً به طور ضمنی کشتار و تجاوز به جوانان بیگناه



اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد و حمایت رهبری IMT از چاوز

نامه سرگشاده مازیار رازی خطاب به کارگران ونزوئلا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد به تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۸، مجدداً در این جا انتشار داده می شود. این نامه، به دو علت، در وضعیت کنونی انتشار می یابد. علت نخست، این است که چاوز با وجود اعتراضات بین المللی بسیاری از نیروهای مترقی و چپ جهان، کماکان به حمایت خود از دولت احمدی نژاد ادامه داده است. علت دوم نیز اینست که با وجود درج و انتشار این نامه در بسیاری از سایت ها و نشریات نیروهای مترقی جهان به زبان های مختلف، رهبری گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، به عنوان سازمانی که گرایش ما بخش ایران آن را تشکیل می داد، از انتشار نامه سرگشاده مذکور امتناع کرد.

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز، موضوع جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۱۴ آبان ۸۳ (۴ نوامبر ۲۰۰۴)، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی نبود حتی ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در مرداد ۸۵ با تأکید بر مغایرت سیاست های حکومت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران، و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۵۷ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه گردید، اما دبیرخانه بین المللی IMT، این مقاله را، بدون کوچک ترین مشورتی، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوایی ایران، صرفاً

دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم نه تنها نسبت به دستاوردهای حکومت بولیواری ونزوئلا بی تفاوت نموده، که نوعی بیزاری و تنفر از چاوز را نیز ایجاد کرده است. به عنوان نمونه، در مرداد ۸۵، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آن ها روبروسی می کند. حتی قرار بود که آن ها بیانیه ای را به افتخار چاوز و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه خود قرائت کنند. اما پیش از قرائت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع دبیرخانه IMT به رهبری آلن وودز Alan Woods از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از برگزاری تظاهرات خیابانی پس از "انتخابات" و سرکوب شدید هرگونه اعتراض، مشکلات را شدیدتر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

مبارزه بخش ایران سازمان IMT و مازیار رازی، در برابر عدم اتخاذ موضع علیه چاوز از سوی رهبری، به جایی رسید که رهبری IMT برای حفظ روابط حسنه اش با چاوز در راستای پیوستن به سازمان بین المللی چاوز (بین الملل پنجم [۱]) مازیار رازی را با اتهامات بی اساس و واهی اخراج نمود و عضویت بخش ایران را به حالت تعلیق درآورد.



اما آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سبقت تمام به خاک و خون کشید. تنها کفایت به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می دانم که آن ها موفق نخواهند شد." و این که "دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد". این سخنان نسجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضد استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در "دعواهای داخلی رژیم" و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب می شود. کارگرانی که بسیار از رهبرانشان امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی برای برخی از آنان حکم "شلاق" صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اول ماه امسال

اسناد مقابله بخش ایران با رهبری IMT به زودی ترجمه و در اختیار جنبش کارگری ایران قرار خواهد گرفت.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۲ فروردین ۱۳۸۹

خطاب به کارگران ونزوئلا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد



کارگران شریف ونزوئلا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در "جنبش بولیواری" مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیسم آمریکا در ونزوئلا، کمپین "[دست ها از ونزوئلا کوتاه](#)" را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.



اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار داده است که «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

اما در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوتلا" را هم ندارند! آن چه آن ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما- که در دوره شاه قابل تحمل بود- غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه های کارگری، مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوتلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

در ایران، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود- در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجازه ی

در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفور ترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان "برادر"ش نام برده است. او توجه نمی کند که وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوتلا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد افزایش قابل ملاحظه ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده اند، اما، مابین شیوه های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزوتلا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت های اساسی کشور استفاده می شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار انگل صفت.

از یک سو در ونزوتلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی های مدنی و غیره بوده ایم (به عکس در ایران، "خصوصی سازی" حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره وری پایین بنگاه ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است) تمامی این پیشرفت ها برای کارگران و افشار محروم ونزوتلا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می باشد؛ مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوتلا را دگرگون کرده و چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزوتلا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزوتلا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ملی کارگران"، به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزوتلا"، تشویق کرده، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها دخالت داده است. تمام جهان می داند که دولت شما فهرست



پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستهایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

کارگران شریف ونزوئلا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۳ تیر ۱۳۸۸

آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف ونزوئلا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادین با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوباما در مورد حل مسایل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر "ضد امپریالیستی" اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام "دشمنی ها"، و ژست های "ضد امپریالیستی"، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزوئلا

[1] <http://www.marxist.com/for-the-fifth-international-fa.htm>



« دربارهٔ اعتصاب »

دربارهٔ اعتصاب [۲]

نوشتهٔ و.ا. لنین

مقدمه مترجم:

مقاله «دربارهٔ اعتصاب» لنین، که تنها قسمت نخست آن در دسترس قرار دارد، در اواخر سال ۱۸۹۹ و برای روزنامه کارگر (ارگان مرکزی منشویک ها) به رشتهٔ تحریر درآمده است. ترجمهٔ این مقاله نیز، نخستین بار در شمارهٔ سوم «کندوکاو» (نشریهٔ سوسیالیست های انقلابی ایران) به سال ۱۳۵۴ انتشار یافت.

با وجود آن که این مقاله به زبانی بسیار ساده و مشخصاً با در نظر گرفتن مخاطبان آن - یعنی اقشار کارگری - به نگارش درآمده است و هم چنین چندین دهه از نوشته شدن آن می گذرد، اما طرح مسائل ظریف و بسیار مهم پیرامون مسئلهٔ اعتصاب کارگری و اعتصاب عمومی در این مقاله، اهمیت و به علاوه ارتباط آن را با مسائل روز کارگری در ایران، هم چنان حفظ می کند.

با مشاهدهٔ موجی از ناآرامی ها، اعتراضات و اعتصابات کارگری در گوشه و کنار ایران - هرچند به طور پراکنده - ضرورت انتشار مجدد ترجمهٔ این مقاله احساس می شد.

به علت وجود برخی نارسایی ها در متن ترجمهٔ اولیه، من جمله حذف برخی از قسمت های اصل مقاله و وجود اشتباهاتی در متن ترجمه، این مقاله بار دیگر، بر اساس نسخهٔ اینترنتی «مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی، انتشارات پراگرس، ۱۹۶۴» و تطابق با برگردان نخستین آن به فارسی، ترجمه گردیده است.

امید است که این مقاله برای تمامی زحمتکشان، کارگران مبارز و فعالین کارگری ایران، مفید باشد.

کیوان نوفرستی

۱۱ بهمن ۱۳۸۸

طی چند سال گذشته، اعتصابات کارگری در روسیه به شدت افزایش یافته است. دیگر حتی یک گوبرنیای* صنعتی هم پیدا نمی شود که اعتصاب هایی در آن رخ نداده باشد. در شهرهای بزرگ هم، اعتصاب ها باز نمی ایستند. بنابراین کاملاً واضح است که در چنین شرایطی، کارگران آگاه و سوسیالیست ها می باید توجه خود را بیش تر و بیش تر به مسئلهٔ اعتصابات، روش های هدایت آن و وظایف سوسیالیست های درگیر اعتصاب معطوف نمایند.

ما سعی داریم تا خطوط کلی برخی از ایده های خود را پیرامون چنین مسائلی بیان کنیم. در مقالهٔ نخست، قصد داریم تا به طور کلی به اهمیت اعتصابات در جنبش کارگری بپردازیم؛ در مقالهٔ دوم، سعی بر آن است که به قوانین ضد اعتصاب در روسیه پرداخته شود، و بالأخره در مقالهٔ سوم، می خواهیم راجع به نحوهٔ هدایت اعتصابات روسیه در گذشته و حال و مسیری که کارگران آگاه می باید در قبال آن ها در پیش گیرند، صحبت کنیم.

* گوبرنیا (Guberniya، губерния): یکی از تقسیم بندی های اداری عمده در امپراتوری روسیه. این نوع تقسیم بندی فرعی، با فرمان (یوکیز) پتر کبیر در ۱۸ دسامبر ۱۷۰۸ ایجاد شد و به دنبال آن روسیه به هشت گوبرنیا تقسیم گردید. بعدها شمار گوبرنیاها به ۲۳ مورد افزایش یافت. با اصلاحات سال ۱۷۷۵، تقسیم بندی فرعی به گوبرنیا و ضمناً به یویزد (Uyezd)، بر مبنای جمعیت صورت گرفت و اصطلاح گوبرنیا، جای خود را به کلمهٔ روسی مترادف خود "نامست نیچستفو" (Namestnichestvo) داد؛ با این حال استفاده از کلمهٔ گوبرنیا هم چنان معمول بود. با فرمان سنای روسیه در ۳۱ دسامبر ۱۷۹۶، روسیه مجدداً به چند گوبرنیا و هر گوبرنیا، به یویزد و هر یویزد به ولوست (Volost) تقسیم گردید. تقسیم بندی دوم، هم چنان تا پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه باقی ماند. پس از انقلاب فوریه، فرمانداران یا مسئولین ادارهٔ گوبرنیا (گوبرنیاتور)، "کمیسرهای گوبرنیا" و ابزار ادارهٔ گوبرنیا، "شورای گوبرنیا" نام گرفت. (م)



۱

و نمیر برای کارگران و خانواده هایشان را می دهد، این در حالیست که آن چه کارگر مزاد بر این مقدار تولید می کند، به عنوان سود به جیب کارخانه دار می رود. بنابراین تحت نظام سرمایه داری، توده مردم، کارگران مزد بگیر دیگران هستند؛ آن ها برای خودشان کار نمی کنند، بلکه به خاطر دستمزد برای کارفرمایان کار می کنند. کاملاً قابل درک است که چرا کارفرمایان همیشه سعی می کنند دستمزد ها را کاهش دهند؛ هر چه به کارگران کم تر دستمزد بدهند، سود خودشان بیش تر می شود. کارگران تلاش می کنند بالاترین دستمزد ممکن را به دست آورند تا بتوانند برای خانواده هایشان غذای کافی و سالم تهیه کنند؛ در خانه های خوب زندگی کنند؛ و مانند سایر مردم لباس بپوشند، نه مثل گدایان.

بنابراین دائماً بین کارگران و کارفرما مبارزه ای بر سر دستمزد جریان دارد؛ کارفرما آزاد است تا هر کارگری را که به نظرش مناسب می آید، کرایه کند؛ بنابراین به دنبال ارزان ترین کارگر می رود. کارگر هم آزاد است تا به انتخاب خود کارفرمایی را پیدا کند، بنابراین به دنبال گران ترین شخص می گردد، یعنی آن کسی که بیش ترین مزد را به او بپردازد. یک کارگر - چه داخل یک کشور کار کند، چه در یک شهر؛ چه خود را به یک ملاک* کرایه دهد، چه به یک دهقان ثروتمند، یک پیمانکار یا یک کارخانه دار - همیشه با یک کارفرما طرف است و با او بر سر دستمزد کشمکش دارد.

اما آیا امکان دارد که یک کارگر به تنهایی از پس مبارزه بر آید؟ تعداد کارگران رو به ازدیاد است: دهقانان که در حال خانه خراب شدن هستند و از دهات به سوی شهر یا کارخانه فرار می کنند. ملاکین و صاحبان کارخانه در حال به کارگیری ماشین آلاتی هستند که کارگران را از شغل هایشان محروم می سازد، در شهر تعداد روز افزونی بیکار و در دهات بیش از پیش گدا پیدا می شود؛ کسانی که گرسنه هستند به دستمزد های پایین تر و پایین تری تن در می دهند.

پیش از هر چیز، ابتدا باید به دنبال توضیحی برای وقوع و گسترش اعتصابات باشیم. هر کس که اعتصاب هایی را، چه از تجربیات شخصی خود، چه از گزارشات دیگران و یا از روزنامه ها به خاطر آورد، فوراً متوجه این نکته می شود که هر جا کارخانه های بزرگی دایر شده و بر شمارشان اضافه می گردد، اعتصاب ها نیز شروع شده و گسترش می یابد. به ندرت ممکن است حتی یک کارخانه از میان کارخانجات بزرگ تری که صد ها (و در برخی موارد هزارها) کارگر در آن مشغول به کارند پیدا کرد، که در آن اعتصابی رخ نداده باشد. زمانی که تعداد کارخانه های بزرگ در روسیه محدود بود، اعتصاب ها نیز کم بود؛ اما درست از زمانی که تعداد کارخانه های بزرگ، چه در محلات صنعتی قدیم و چه در شهرک ها و دهات جدید، رو به افزایش گذاشته است، اعتصاب ها هم معمول و زیاد تر شده اند. اما چرا تولید کارخانه در مقیاس گسترده، همیشه منجر به اعتصاب می شود؟

به این دلیل که سرمایه داری الزاماً باید به مبارزه کارگران علیه کارفرمایان منجر شود، و هنگامی که تولید به صورت عمده و در مقیاس وسیع باشد، مبارزه، ناگزیر شکل اعتصاب به خود می گیرد.

بگذارید این موضوع را توضیح دهیم:

سرمایه داری به آن نظام اجتماعی اطلاق می شود که در آن، زمین، کارخانه ها، ابزارآلات و غیره، به تعداد اندکی از ملاکین و سرمایه داران تعلق دارد، در حالی که توده مردم یا اصولاً ساقط از هستی اند و یا مایملک ناچیزی در اختیار دارند، و از همین رو مجبورند تا خود را به عنوان کارگر در اختیار دیگران قرار دهند.

زمین داران و صاحبان کارخانه، کارگران را کرایه می کنند و آن ها را به ساختن اجناسی از این یا آن نوع وامی دارند، اجناسی که قرار است در بازار به فروش رسانند. به علاوه، مزدی که صاحبان کارخانه به کارگران می پردازند، فقط آن قدری است که کفاف یک زندگی بخور

* Landlord: ارباب فنودال، ارباب زمین. (م)



که ستم سرمایه آن‌ها را تهدید به نابود شدن می‌کند، شروع به شورش دسته جمعی علیه کارفرمایان خود می‌کنند، و این چنین، اعتصابات کارگری آغاز می‌شود.

در ابتدا کارگران غالباً نمی‌دانند که چه می‌خواهند، چون به «چرا و به چه دلیل» اقدامات خود آگاهی ندارند؛ تنها ماشین آلات را خرد و کارخانه را نابود می‌کنند؛ فقط می‌خواهند خشم خود را به صاحبان کارخانه نشان دهند؛ نیروی دسته جمعی خود را می‌آزمایند تا بلکه بتوانند از وضعیتی غیر قابل تحملشان خارج شوند، بدون آن‌که هنوز فهمیده باشند چرا موقعیتشان این قدر نومید کننده است و برای چه چیزی باید تلاش کنند.

در تمامی کشورها، خشم کارگران نخست شکل طغیان‌های منفرد به خود گرفت. پلیس و صاحبان کارخانه در روسیه به آن «شورش» می‌گویند. که این طغیان‌ها از یک سو به اعتصاب‌های کمابیش مسالمت آمیز و از سوی دیگر به مبارزه همه جانبه طبقه کارگر برای آزادی خودش منجر شده است.

اهمیت اعتصاب‌ها (یا توقف کار) برای مبارزه طبقه کارگر چیست؟

برای پاسخ به این پرسش، باید ابتدا تصویر کامل تری از اعتصابات داشته باشیم. همان‌طور که دیده ایم، دستمزد یک کارگر به وسیله قراردادی مابین کارگر و کارفرما تعیین می‌شود و اگر، تحت چنین شرایطی، کارگر منفرد کاملاً بدون قدرت باشد، واضح است که کارگران باید برای مطالباتشان به طور دسته جمعی مبارزه کنند؛ برای جلوگیری از کاهش دستمزد به وسیله کارفرما یا به دست آوردن دستمزدهای بالاتر، ناگزیرند اعتصابات را سازمان دهند. این یک واقعیت است که در هر کشوری با نظام سرمایه داری، اعتصابات کارگری هم وجود دارد. همه جا، در تمامی کشورهای اروپایی و در آمریکا، مادامی که کارگران متحد نیستند، خود را ناتوان احساس می‌کنند؛ آن‌ها تنها به صورت دسته جمعی است که می‌توانند در مقابل کارفرما مقاومت نشان دهند، حال یا با اعتصاب و یا با تهدید به اعتصاب.

دیگر دارد برای هر کارگری غیر ممکن می‌شود که به تنهایی با کارفرما مبارزه کند. اگر کارگر تقاضای دستمزد مناسبی بکند یا به کاهش دستمزد رضایت ندهد، کارفرما به او خواهد گفت: *بیرون!* و اضافه خواهد کرد: *تم دروازه های شهر، تعداد زیادی مردم گرسنه هستند که با خوشحالی حاضرند با دستمزد های پایین هم کار کنند.*

وقتی مردم تا آن حد بیچاره شده باشند که همیشه انبوهی از افراد بیکار در شهرها و دهات وجود داشته باشد، وقتی صاحبان کارخانه ثروت‌های کلان روی هم تلمبار می‌کنند و خرده مالکین به وسیله میلیونرها از میدان به در می‌شوند، آن زمانی است که یک کارگر در نظر سرمایه دار کاملاً ناتوان جلوه می‌کند. این جاست که سرمایه دار قادر می‌شود کارگر را به کلی خرد کند و نه فقط از او، بلکه از زن و فرزندانش هم تا سر حد مرگ، برده وار کار بکشد. برای نمونه، اگر نگاهی به مشاغل بیندازیم که در آن‌ها کارگران هنوز موفق به جلب حمایت قانون از خودشان نشده اند و نمی‌توانند در مقابل سرمایه داری مقاومت نشان دهند، کار روزانه طولانی و بی حد و حسابی را خواهیم دید که گاه از ۱۷-۱۹ ساعت سر در می‌آورد؛ کودکان ۵ یا ۶ ساله‌ای را خواهیم دید که فشار کار به مراتب بیش از حد طاقتشان است. مثال: کارگرانی که در خانه‌های خودشان برای سرمایه داران کار می‌کنند؛ گذشته از این، هر کارگری می‌تواند تعداد زیادی از این مثال‌ها را به یاد بیاورد! حتی در دوره برده داری یا سرواژ هم هرگز میزان ستم دیدگی کارگران به دهشتناکی آن‌چه امروز در دوران سرمایه داری است، نبوده؛ دورانی که کارگران حتی نمی‌توانند از خود مقاومت نشان دهند یا از حمایت قوانینی که اعمال دلبخواهانه کارفرمایان را محدود می‌سازد، برخوردار گردند.

بنابراین، کارگران برای این که از بی مقدار شدن خودشان تا چنین حدودی جلوگیری کنند، مبارزه‌ای را از فرط استیصال آغاز می‌نمایند. کارگران وقتی می‌بینند که هر کدامشان، به تنهایی، فاقد قدرت هستند و این



باقی خواهند ماند؛ بردگانی که باید برای تهیه یک قرص نان، پیوسته به دیگران منفعت برسانند؛ بردگانی که باید تا ابد خدمتکار مطیع و موجب بگیر باقی بمانند. ولی وقتی کارگران مطالبات خود را به طور جمعی فریاد بزنند و حاضر به تسلیم در برابر خرپول ها نگردند، بردگی آن ها به سر می آید، تبدیل به انسان می شوند، باور دارند که کار آن ها نباید تنها در خدمت ثروتمند کردن چند بیکاره مفت خور قرار گیرد، بلکه باید زحمت کشان را قادر سازد تا مثل انسان های واقعی زندگی کنند.

بردگان، این خواسته را پیش می کشند که می خواهند خود ارباب شوند؛ همان گونه زندگی و کار کنند که خودشان می خواهند، نه آن گونه که ملاکین و سرمایه داران از آنان انتظار دارند.

بنابراین، اعتصاب همیشه سرمایه داران را مملو از ترس می کند، چرا که احساس می کنند دوران سروری شان سر آمده است. یک سرود کارگری آلمانی در مورد طبقه کارگر چنین می گوید: «تمام چرخ ها باز خواهند ایستاد، اگر بازوان نیرومند شما آن را اراده کند.» و در حقیقت هم این چنین است: کارخانه ها، زمین ملاکین، ماشین آلات، خطوط راه آهن و غیره و غیره، همگی مانند چرخ هایی در یک ماشین عظیم هستند. ماشینی که مواد مختلفی را استخراج می کند، به عمل می آورد و به مقصد تحویل می دهد. تمام این ماشین به وسیله کارگر به حرکت در می آید؛ کارگری که زمین را شخم می زند، سنگ های معدن را استخراج می کند، در کارخانجات کالا تولید می کند؛ خانه، کارگاه و خطوط راه آهن می سازد. وقتی کارگران از کار کردن امتناع می کنند، خطر باز ایستادن کل ماشین می رود. هر اعتصابی به یاد سرمایه داران می اندازد که این کارگران هستند و نه آن ها که آقایان واقعی اند. کارگرانی که دارند حقوق خود را با صدای هرچه بلند تر اعلام و مطالبه می کنند. هر اعتصابی به یاد کارگران می آورد که وضعیّت آن ها ناامید کننده نیست و آن ها تنها نیستند.

با توسعه سرمایه داری، وقتی کارخانجات بزرگ با سرعت بیش تری افتتاح می شوند، وقتی که خرده سرمایه داران بیش تر و بیش تر به وسیله سرمایه داران کلان خلع ید می گردند، نیاز به مقاومت مشترک از سوی کارگران، ضروری می شود؛ چرا که بیکاری افزایش می یابد، رقابت مابین سرمایه داران - که سعی دارند اجناس خود را با نازل ترین قیمت تولید کنند (و به همین منظور می باید تا حدّ امکان به کارگران کم تر پرداخت نمایند) - تشدید می شود و نوسانات صنعتی محسوس تر و بحران ها^[۱] حاد تر می گردد. وقتی که صنعت در دوره رونق است، کارخانه داران سود های کلانی می برند، ولی هرگز به فکر سهم کردن کارگران در این سود نمی افتند؛ اما درست وقتی بحران آغاز می شود، کارخانه داران سعی می کنند که ضرر و زیان ها را به دوش کارگران بیاندازند.

ضرورت اعتصاب در جامعه سرمایه داری، برای هر کسی که در کشورهای اروپایی زندگی می کند، یعنی کشور هایی که قانون در آن ها سازماندهی اعتصاب را ممنوع نمی کند، تا حدودی شناخته شده است؛ فقط در روسیه است که هنوز قوانین وحشیانه علیه اعتصابات اعمال می شوند (در فرصتی دیگر پیرامون این قوانین و کاربرد آن ها صحبت خواهیم کرد).

در هر صورت، اعتصاب که خود از طبیعت و ذات سرمایه داری ناشی می شود، از آغاز مبارزه طبقه کارگر بر ضدّ این نظام اجتماعی خیر می دهد. تا هنگامی که سرمایه داران ثروتمند با کارگران منفرد و بی چیز رو به رو هستند، این به معنای بردگی و اسارت کارگران خواهد بود. ولی وقتی همان کارگران بی چیز با یک دیگر متحد شوند، اوضاع تغییر می کند. هیچ ثروتی به درد سرمایه دار نخواهد خورد، اگر او نتواند کارگرانی را پیدا کند که حاضر باشند نیروی کار خود را بر ابزار و موادّ متعلق به او و برای ایجاد ثروتی تازه صرف کنند.

تا زمانی که کارگران ناچارند به طور فردی با سرمایه داران معامله کنند، هم چون برده، به معنای واقعی کلمه،



اندازد؛ اندیشه مبارزه تمام طبقه کارگر برای رهایی از ستم سرمایه.

اغلب اتفاق افتاده است که کارگران یک کارخانه یا یک بخش بخصوص از صنعت یا یک شهر، قبل از وقوع یک اعتصاب بزرگ تقریباً هیچ چیز راجع به سوسیالیسم نمی دانستند و حتی به ندرت راجع به آن فکر کرده بودند، ولی بعد از اعتصاب، هسته ها و محافل مطالعاتی، خیلی در میان آن ها مرسوم شده و تعداد بیشتر و بیشتری از کارگران به سوسیالیسم گرویده اند.

اعتصاب به کارگران می آموزد که بفهمند قدرت کارگران و قدرت کارفرمایان در چه چیز نهفته است. به آن ها می آموزد که تنها راجع به کارفرمایان خودشان یا کارگران همکارشان فکر نکنند، بلکه همه کارفرمایان، کل طبقه سرمایه دار و کل طبقه کارگر را در نظر بگیرند. وقتی یک کارخانه دار، که از ثمره زحمت چندین نسل از کارگران میلیون ها انباشت کرده است، از اضافه کردن مبلغی جزئی بر دستمزد ها سر باز می زند یا حتی کوشش می کند که مزد ها را به سطحی به مراتب کمتر تقلیل دهد، اگر کارگران مقاومت نشان دهند، هزاران خانواده گرسنه را به خیابان می اندازد. بدین ترتیب بر کارگران روشن می شود که طبقه سرمایه دار در کل، دشمن طبقه کارگر است و این که کارگران تنها می توانند بر خودشان و عمل متحدشان تکیه کنند.

غالباً اتفاق می افتد که یک کارخانه دار بیش ترین تقلای خود را می کند تا کارگران را فریب دهد، خود را خیر خواه آن ها نشان دهد و بهره کشی از کارگران را با وعده های دروغین و خرده رشوه دادن ها پنهان سازد. اعتصاب همواره با نشان دادن این که «خیر خواه» آن ها گرگی در لباس میش است، این فریب را به یک ضربه نابود می کند.

به علاوه، اعتصاب چشم کارگران را نه فقط به ماهیت سرمایه داری، بلکه به ماهیت دولت و قوانین نیز باز می کند. درست همان طور که کارخانه داران سعی می کنند خود را خیر خواه کارگران نشان دهند، مقامات دولتی و

بینید اعتصاب چه تأثیر شگرفی هم بر اعتصاب کنندگان، و هم بر کارگران کارخانجات مجاور یا حول و حوش و یا در کارخانه های همان رشته صنعتی دارد. در اوقات معمولی و مسالمت آمیز، کارگر بدون غرولند کارش را می کند، با کار فرما جرّ و بحث نمی کند، در مورد شرایط خودش هم بحثی ندارد. اما در موقع اعتصاب، او خواسته های خود را با صدای بلند اعلام می کند، تمام سوء- استفاده های کارفرما را به یاد او می آورد، مدّعی حقوق خود می شود، او دیگر تنها به فکر خود و دستمزدش نیست، بلکه به تمام همکارانش فکر می کند که همراه با او ابزار را زمین گذاشته اند و بدون ترس از هیچ محرومیتی، به خاطر آرمان های کارگران به پا خاسته اند. هر اعتصابی به معنای محرومیت های بسیاری برای کارگران است، محرومیت های وحشتناکی که تنها با بدبختی های دوران جنگ قابل مقایسه هستند- خانواده های گرسنه، از دست دادن دستمزد، غالباً بازداشت و اخراج از شهری که خانه و محل کارشان در آن جاست- علی رغم تمام این رنج ها، کارگران به آن هایی که همکاران خود را ترک می کنند تا با کارفرمایان قرار داد ببندند، به دیده ی تحقیر می نگرند. علی- رغم تمام مصائبی که با اعتصاب همراه است، کارگران کارخانه های مجاور وقتی می بینند که رفقایشان درگیر مبارزه اند، جسارتی تازه پیدا می کنند «مردانی که برای خم کردن پشت یک بورژوا این قدر تاب می آورند، قادر خواهند بود قدرت تمام بورژوازی را درهم شکنند»^[۳] این گفته یکی از آموزگاران بزرگ سوسیالیسم، انگلس، در مورد اعتصابات کارگران انگلیس است.

غالباً کافیتست که یک کارخانه اعتصاب کند تا این که اعتصاب فوراً در تعداد زیادی از کارخانجات شروع شود. بینید چه قدر اعتصاب ها بر روحیه کارگران تأثیر می گذارند و چگونه آن کارگرانی را که می بینند رفقایشان دیگر برده نیستند و برای مدّت کمی هم که شده، با ثروتمندان برابر شده اند، متأثر می سازد! هر اعتصابی اندیشه سوسیالیسم را قویاً به فکر کارگران می



دست بیاورد. دولت، خود به خوبی می داند که اعتصاب، چشم کارگران را باز می کند و به همین دلیل است که این چنین از اعتصاب می ترسد و به هر کاری دست می زند تا آن را سریعاً متوقف سازد. بی دلیل نبود که یکی از وزرای داخله آلمان، که به خاطر پیگرد مستمر سوسیالیست ها و کارگران آگاه، به بد نامی شهره بود، در مقابل نمایندگان مردم اظهار داشت: «در پشت هر اعتصاب، هیولای* انقلاب خوابیده است.»

هر اعتصابی درک این موضوع را برای کارگران آسان تر می کند که دولت دشمن آن هاست و طبقه کارگر باید خودش را برای مبارزه علیه دولت و برای حقوق مردم آماده کند.

بنابراین اعتصابات به کارگران می آموزد که با هم متحد شوند؛ به آن ها نشان می دهد که تنها آن زمانی که متحد باشند، می توانند علیه سرمایه داران مبارزه نمایند؛ اعتصابات به کارگران می آموزد که به مبارزه علیه طبقه کارخانه داران و حکومت استبدادی پلیسی فکر کنند. به این دلیل است که سوسیالیست ها، اعتصاب را «مکتب جنگ»* می دانند، مکتبی که در آن کارگران یاد می گیرند با دشمنانشان، برای رهایی همه مردم و همه زحمتکشان از زیر یوغ مأمورین دولت و سرمایه بجنگند.

اما «مکتب جنگ»، خود جنگ نیست. وقتی اعتصاب در میان کارگران در سطح وسیعی جریان دارد، برخی از کارگران (از جمله سوسیالیست ها) گمان می برند که طبقه کارگر می تواند خود را تنها به اعتصاب، صندوق اعتصاب یا انجمن های اعتصاب محدود کند؛ گمان می کنند که تنها با اعتصاب، طبقه کارگر می تواند به بهبود قابل توجهی در شرایط زندگی یا حتی آزادی دست یابد. وقتی کارگران می بینند که چه قدرتی در اتحاد طبقه

نوکران آن ها هم تلاش می کنند به کارگران اطمینان دهند که تزار و دولت تزاری، آن گونه که عدالت ایجاب می کند، همان مقدار نگران کارگران هستند که نگران کارخانه داران. کارگر درباره این قوانین چیزی نمی داند، با مأمورین دولت هم که تماس ندارد، به خصوص آن هایی که پست های بالاتری دارند، در نتیجه اغلب همه این ها را باور می کند. بعد اعتصاب پیش می آید. دادستان کل، بازرس کارخانه، پلیس و معمولاً نیروهای ارتش جلوی کارخانه ظاهر می شوند. کارگران در می یابند که قانون را شکسته اند؛ کارفرمایان قانوناً مجازند که گرد هم جمع شوند و علناً در مورد راهکارهای پایین آوردن دستمزد کارگران مذاکره کنند، ولی اگر کارگران به یک توافق مشترک برسند، جنایتکار محسوب می شوند! کارگران از خانه هایشان بیرون انداخته می شوند، پلیس دکان هایی را که کارگران از آن ها جنس نسیه می خرید، می بندد. حتی آن هنگام که رفتار کارگران مسالمت آمیز است، بعضاً تلاش می شود که سربازان را بر ضد کارگران تحریک کنند. حتی به سربازان دستور داده می شود که به روی کارگران شلیک کنند و وقتی که آن ها با تیراندازی از پشت به جمعیت در حال فرار، کارگران غیر مسلح را می کشند، تزار شخصاً مراتب قدردانی خود را به نیروهای ارتش می فرستد (به همین شکل، تزار از نیروهای نظامی که در سال ۱۸۹۵، کارگران در حال اعتصاب را در یاروسلاول* کشته بودند، تشکر نمود). کم کم برای هر کارگری روشن می شود که دولت تزاری بدترین دشمن اوست، چرا که از سرمایه داران دفاع می کند و دست و پای کارگران را می بندد. کارگران شروع می کنند به فهمیدن این که قوانین، تنها برای حفظ منافع سرمایه داران ساخته شده اند، که مأمورین دولت حافظ این منافع اند، که دهان توده کارگر بسته شده است و به او اجازه نمی دهند که نیازهای خود را اعلام کند؛ می فهمند که طبقه کارگر باید برای خود حق اعتصاب، حق چاپ روزنامه کارگری و حق شرکت در مجمع ملی - مجمعی که قوانین را تصویب و بر اجرای آن نظارت می کند - به

* در متن اصلی، واژه «هایدرا» (hydra) به کار رفته است؛ ماری ثه سر در اساطیر یونانی که سرانجام به دست هرکول از پای درآمد. (م)

**پنجمین کنگره بین المللی علیه فحشا**

انتشار: رابوچایا پراودا، شماره ۱، ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۳، با امضای "و".

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، ۱۹۷۷، مسکو، جلد ۱۹، صص. ۲۶۰-۲۶۱

پنجمین کنگره بین المللی برای پایان بخشیدن به تجارت سکس، اخیراً در لندن به اتمام رسید.

دوشس ها، کننتس ها، اسقف ها، خاخام ها، مقامات پلیس، و انواع و اقسام بشردوستان بورژوا، در صف اول قرار داشتند. چه مراسم شاد و پذیرایی های رسمی با شکوهی که برگزار نشد! و چه سخنرانی های آن چنانی ای که در باب مضرات و رسوایی های فحشا ایراد نگشت!

[اما] چه ابزارهایی از سوی این نمایندگان شیک بورژوا برای مبارزه [علیه فحشا] به کنگره پیشنهاد شد؟ اساساً دو روش: مذهب و پلیس. از قرار معلوم، این دو، روش های معتبر و مطمئن مبارزه با فحشاست. بنا به گزارش خبرنگار لایپسیگر فولکس سائیتونگ^۱ در لندن، یکی از نمایندگان انگلیس افتخار می کرده است که لایحه ای را جهت **تنبیه بدنی** دلانان محبت به پارلمان پیشنهاد کرده. ملاحظه بفرمایید که این قهرمان "متمدن" و مدرن مبارزه علیه فحشا از چه قماش است!

^۱ *Leipziger Volkszeitung* (روزنامه مردم لایپسیگ). ارگان جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان، که در بین سال های ۱۸۹۴ تا ۱۹۳۳ به طور روزانه انتشار می یافت؛ به مدت چندین سال، ویرایش و تنظیم مطالب بر عهده فرانتس مرینگ و رزا لوکزامبورگ بود. از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲، این روزنامه ارگان "مستقل های" آلمان بود، و پس از ۱۹۲۲، به ارگان سوسیال دمکرات های راست تبدیل شد.

کارگر یا حتی اعتصاب های کوچک تر وجود دارد، برخی فکر می کنند که کافی است طبقه کارگر یک اعتصاب عمومی در سراسر کشور به راه بیندازد تا هر آن چه را که کارگران از سرمایه داران و دولت می خواهند، باز گیرند. این عقیده از سوی سایر کشور ها هم، در دورانی که جنبش طبقه کارگر در مراحل اولیه خود به سر می برد و کارگران هنوز بسیار بی تجربه بودند، ابراز شده است. چنین عقیده ای اشتباه محض است. اعتصاب یکی از راه هایست که کارگران از آن در مبارزه برای آزادی خود استفاده می کنند، نه تنها راه.

[۱] ما در جای دیگری به طور مفصل به بحران های صنعتی و اهمیت آن ها برای کارگران خواهیم پرداخت. در این جا، تنها خاطر نشان می سازیم که طی سال های اخیر در روسیه، امور صنعتی به خوبی پیش رفته و صنعت «در حال رونق» بوده است؛ اما باید گفت که در حال حاضر (یعنی اواخر سال ۱۸۹۹) نشانه های روشنی وجود دارد که این «رونق» به یک بحران ختم خواهد شد: مشکلات در بازاریابی کالاها، ورشکستگی صاحبان کارخانه، نابودی خرده مالکان و مصایب وحشتناک برای کارگران (بیکاری، دستمزد های پایین و غیره) - لنین

[۲] لنین مقاله «درباره اعتصاب» را هنگامی که در تبعید به سر می برد، برای «روزنامه کارگر» (رابوچایا گازتا) نوشت (نگاه کنید به «نامه ای به هیئت سردبیران»، ص ۲۰۷، از همین مجلد). تنها قسمت اول مقاله در آرشیو انیستیتوی مارکسیسم-لنینیسم موجود است؛ در مورد این که آیا سایر قسمت ها نوشته شده اند یا خیر، اطلاعی در دست نیست.

[۳] فردریش انگلس، «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» (مارکس و انگلس، منتخب آثار، جلد ۲، چاپ مسکو، ۱۹۵۸، ص ۲۶۰)

[۴] در این جا، لنین بخشی از اظهارات فون پوتکامر (Von Puttkamer)، وزیر داخله پروس را نقل می کند.



سه سخنرانی در میدان سرخ

روز اول ماه مه، ۱۹۱۹

و. ای. لنین

بر اساس گزارشات روزنامه ها

نخستین انتشار: سخنرانی ۱: «ایزوستیا» (*Izvestia*)
شماره ۹۳، ۳ مه، ۱۹۱۹.

سخنرانی های ۲ و ۳ در «وچرنیه ایزوستیا»
(*Moskovskogo Sovietsa, Vecherniye Izvestia*)
شماره ۲۳۰، ۱۹۱۹.

منبع: مجموعه آثار لنین، چاپ چهارم به انگلیسی،
انتشارات «پروگرس»، مسکو، ۱۹۷۲، جلد ۹، صفحات
۳۳۱-۳۲۸.

ترجمه از انگلیسی به فارسی: مراد شیرین

سخنرانی اول:

حضور لنین در میان تظاهرکنندگان، با تحسین و استقبال طولانی حاضرین رو به رو شد. لنین، پس از تبریک به پرولتاریای مسکو و جهان، جشن اول ماه مه سال گذشته را با جشن امسال مقایسه نمود. او گفت که در طول سال جاری، اوضاع سیاسی به طور قابل ملاحظه ای به نفع قدرت شورایی تغییر یافته است. در اول ماه مه سال پیش، [شوراها] از سوی امپریالیزم آلمان، که اکنون شکست خورده و متفرق شده است، تهدید شده بود.

شرایطی که در آن جشنواره پرولتری جشن گرفته می شود، در کشورهای دیگر نیز تغییر کرده است. کارگران در همه کشورهای راه مبارزه با امپریالیزم را اتخاذ می کنند. طبقه کارگر رها شده، نه تنها در روسیه شوروی، بلکه هم چنین در مجارستان شورایی، و «بایرن»

یک خانم کانادایی، اشتیاق شدیدی به پلیس و نظارت بر زنان "بدکاره" از سوی زنان پلیس نشان می داد، اما به محض آن که مسأله به افزایش دستمزدها رسید، ایشان فرمودند که زنان کارگر مستحق دستمزد بهتری نیستند.

یکی از پیشوایان مذهبی آلمانی، ماتریالیسم امروزی را که به گفته او در میان مردم رخنه کرده و به رواج عشق آزاد کمک نموده است، به باد ناسزا گرفت.

هنگامی که گارتتر، نماینده اتریشی، تلاش کرد تا به عوامل اجتماعی فحشا، یعنی نیاز و فقر خانواده های کارگری، به استثمار کار کودکان، و شرایط غیر قابل تحمل مسکن و غیره اشاره کند، فریادهای مخالفین او را وادار به سکوت کرد!

آن داستان هایی که میان گروه های نمایندگان- در مورد شخصیت های برجسته و والا نقل شد، جداً آموزنده و عالی بود. به عنوان نمونه، زمانی که ملکه آلمان از زایشگاهی در برلین بازدید می کند، به انگلستان دست مادران کودکان "نامشروع" حلقه می کنند تا این بانوی والامقام از دیدن مادران غیر مزدوج، یکه نخورند!

از همین جاست که می توانیم تزویر نفرت انگیز بورژوایی حاکم بر این کنفرانس های اشرافی-بورژوایی را ببینیم. بندها از صحنه انسان دوستی و پلیس های مدافع این نظام، یعنی نظامی که فقر و نیاز را به ریشخند می گیرد، دور یک دیگر جمع می شوند تا "علیه فحشا مبارزه کنند"، همان فحشایی که تماماً از سوی آریستوکراسی و بورژوازی حمایت می شود...

منبع:

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1913/jul/26.htm>

ترجمه از متن انگلیسی: کیوان نوفرستی



در پایان، لنین اطمینان خود را از پیروزی نهایی قدرت شورایی در سرتاسر دنیا ابراز داشت و گفت: "زنده باد جمهوری شورایی جهان! زنده باد کمونیزم!"

سخنرانی دوم:

لنین گفت: "اکثر کسانی که در این جا حاضرند، بیش از ۳۰ تا ۳۵ سال سن ندارند، و در زمان حیاتشان شکوفایی کامل کمونیزم را، که ما هنوز از آن دوریم، خواهند دید."

لنین با اشاره به کودکان حاضر، گفت که آنان، که در بزرگداشت جشنواره رهایی کارگران شرکت دارند، از دستاوردهای زحمات و فداکارهای انقلابیون به طور کامل بهره مند خواهند شد.

"نوه های ما اسناد و عتیقه های دیگر عصر نظام سرمایه داری را با تعجب بررسی خواهند نمود. برای آنان دشوار خواهد بود که تصور کنند چگونه تجارت مایحتاج ضروری می توانست در دستان بخش خصوصی باقی بماند، چگونه می شد که کارخانه ها به افراد تعلق داشته باشد، چگونه بعضی افراد می توانستند افراد دیگر را استثمار کنند، و چگونه ممکن بود آنان که کاری را انجام نمی دهند وجود خارجی داشته باشند. تا به الآن حکایت آن چه که فرزندان ما در آینده خواهند دید، به افسانه ای شبیه بوده است؛ اما امروز، رفقا، شما به وضوح می بینید که ساختمان جامعه سوسیالیستی، جامعه ای که ما بنا نهاده ایم، یک یوتوپیا نیست. کودکان ما این ساختمان را با شوق بیش تری خواهند ساخت." (کف زدن های پر شور حضار).

منتشر شده در «وچرنیه ایزوستیا» Vecherniye Moskovskogo Sovietsa, Izvestia، شماره ۲۳۰، ۲ مه ۱۹۱۹. بازنویس بر اساس متن روزنامه.

سخنرانی سوم:

سخنرانی در زمان پرده برداری از بنای یادبود «استپان رازین» در میدان سرخ

شورایی [استانی در جنوب آلمان] پیروزمندانه جشنواره خود را برگزار می کند.

لنین افزود: "و ما می توانیم یقیناً بگوییم که نه تنها در مسکوی سرخ، در پتروگراد سرخ و در «بوداپست»، بلکه در تمامی مراکز بزرگ پرولتاری، کارگران امروز فقط برای هوا خوردن به خیابان ها نیامده اند، بلکه برای نشان دادن قدرت خود به خیابان ها آمده اند و از قدرت شورایی و پیروزی زودهنگام پرولتاریا صحبت می کنند."

در ادامه لنین به مسأله مقابله با تهدیدات امپریالیزم انگلیس-فرانسه پرداخت، و گفت با توجه به این که امپریالیست های انگلیس-فرانسه مجبور به کناره گیری از میدان جنگ اوکراین شده اند، جایی که در آن واحدهای کوچک شورشیان عمل می کردند، آنان قطعاً قادر به مقاومت در برابر نیروهای متحد روسیه شوروی، مجارستان و بایرن نخواهند بود. عقب نشینی آنان از شهر «اودسا» و شبه جزیره «کریمه» نشان داد که سربازان انگلیسی و فرانسوی خواهان مبارزه علیه روسیه شوروی نبوده اند، و این ضامن پیروزی شوروی بود.

لنین سپس تلگرافی را که از رفیق کامنف دریافت کرده بود، خواند. در آن آمده بود که بندر «سواستاپول» [در اوکراین] کاملاً از نیروهای فرانسوی پاک شده است.

او گفت "بنابراین، امروز پرچم سرخ پرولتاریا، که روز رهایی خود را از باندهای امپریالیستی جشن می گیرد، در سواستاپول آزاد برافراشته شده است." (کف زدن طولانی. فریادهای "هورا" برای مدت طولانی تکرار شد.)

در مورد مقابله با خطر دریاسالار «کولچاک»، لنین گفت که آخرین گزارش ها از جبهه حاکی از آن می باشد که پیروزی بر «کولچاک» بسیار نزدیک است. ده ها و صدها هزار نفر به جبهه فرستاده شده اند، و آنان باندهای «کولچاک» را کاملاً نابود خواهند کرد.

«موقعیت انقلابی» چیست؟ (*)



لئون تروتسکی

۱۷ نوامبر ۱۹۳۱

ترجمه: آرمان پویان

۱- به منظور تحلیل یک موقعیت از نقطه نظر انقلابی، ضروریست است تا مابین "شروط اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک موقعیت انقلابی" و "خود موقعیت انقلابی"، تمایز قایل شویم.

۲- شروط اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک موقعیت انقلابی، به طور کلی، زمانی مؤثر است که نیروهای مولده کشور رو به زوال باشد؛ زمانی که وزن و اهمیت خاص یک کشور سرمایه داری در بازار جهانی، به طور سیستماتیک تنزل پیدا می کند و به همین منوال نیز، درآمد طبقات به طور مستمر کاهش می یابد؛ زمانی که بیکاری فقط نتیجه یک نوسان تصادفی نیست، بلکه نتیجه یک مصیبت اجتماعی دایمی است، مصیبتی که میل به افزایش دارد.

(کف زدن پر شور حضار) رفقا، ما امروز اول ماه مه را همراه با پرولترهای سراسر جهان که تشنه سرنگونی سرمایه می باشند، جشن می گیریم. این سکوی «لوبنوی مستو» (*) یادآورنده این است که برای مدت چندین قرن کارگران زیر یوغ ستمگران عذاب کشیده اند؛ چرا که قدرت سرمایه هرگز نمی توانسته است خود را حفظ کند مگر با زور و ستم، [زور و ستمی] که حتی در دوران گذشته هم خشم مردم را برمی انگیزت.

این بنای یادبود برای کسی احداث می شود که نماینده دهقانان شورشی بود. در این جا بود که او زندگی اش را در مبارزه برای آزادی فدا کرد. انقلابیون روس در مبارزه علیه سرمایه، فداکاری های بسیاری از خود نشان داده اند. بهترین پرولترها و دهقانان، مبارزان آزادی خواه، جان خود را از دست دادند؛ ولی [فداکاری آن ها] در راه مبارزه برای آن نوع آزادی ای که سرمایه عرضه می کند نبود، آزادی ای که در آن بانک ها، کارخانه های خصوصی و احتکار حفظ می شوند. مرگ بر چنین آزادی ای! آن چه که ما به آن نیاز داریم، آزادی واقعی است و آن تنها زمانی ممکن است که جامعه کاملاً از افراد کارگر تشکیل شده باشد. رسیدن به چنین آزادی ای، نیازمند کار و فداکاری بسیاری خواهد بود. ما برای تحقق این هدف بزرگ، ساختن سوسیالیسم، هر کاری که از دستمان بریاید، انجام خواهیم داد. (کف زدن پر شور حضار)

پانویس

(*) «لوبنوی مستو» (Lobnoye Mesto) سکوی سنگی گردی در میدان سرخ می باشد. در قرن شانزدهم و هفدهم فرامین پادشاهان و مجازات مرگ از روی این سکو اعلام می شد. در سال ۱۶۷۱، «استپان رازین»، رهبر شورش دهقانی سال های ۱۶۶۷-۷۱، در آن جا اعدام گشت.



آن به تغییر رادیکال و انقلابی در جامعه (و نه یک تغییر ضد انقلابی، یعنی یک تغییر فاشیستی).

د- تغییر در روحیه پرولتاریا و طبقه متوسط به موازات تغییر در روحیه طبقه حاکم- وقتی طبقه حاکم می بیند که از حفظ سیستم خود ناتوان است، وقتی اعتماد به نفس خود را از دست می دهد، شروع به متلاشی شدن می کند، به جناح ها و باندهای مختلف تقسیم می شود- تعدیل شده و توسعه می یابد.

۴- این که در کدام نقطه از این پروسه ها، موقعیت انقلابی تماماً نضج می یابد، مسأله ای نیست که بتوان به خوبی آن را دانست یا به زبان ریاضی بیان کرد. حزب انقلابی تنها از طریق مبارزه، افزایش نیروهای خود و تأثیرش به روی توده ها، دهقانان و خرده بورژوازی شهرها و غیره، و تضعیف مقاومت طبقات حاکم است که می تواند این حقیقت را نشان دهد.

۵- اگر ما این ضوابط و معیارها را برای موقعیت بریتانیا به کار بریم، می بینیم که:

الف- شروط اقتصادی و اجتماعی لازم وجود دارد و در حال تقویت و تشدید است.

ب- هنوز از این "شروط لازم اقتصادی"، پُلی به یک "واکنش روانی" کشیده نشده است. این، تغییر در شرایط غیر قابل تحمل اقتصادی نیست که مورد نیاز است، بلکه تغییر در نگرش طبقات مختلف به موقعیت غیر قابل تحمل و فاجعه بار کنونی در انگلستان است.

۶- توسعه اقتصادی جامعه، پروسه ای بسیار آهسته است که با قرن ها و دهه ها سنجیده می شود. اما هنگامی که شرایط اقتصادی به طور رادیکال تغییر می کند، آن "واکنش روانی" که تا به الآن با تأخیر رو به رو بوده است، به سرعت می تواند ظاهر شود. چنین تغییراتی، چه سریع و چه کند، ناگزیر می باید روحیه طبقات را متأثر سازد. تنها آن زمان است که ما موقعیتی انقلابی داریم.

همه این ها، تمام و کمال، مشخصه موقعیت فعلی انگلستان است، لذا ما می توانیم بگوییم که شروط اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک موقعیت انقلابی وجود دارد و روز به روز هم تشدید می شود. اما، نباید فراموش کنیم که ما موقعیت انقلابی را از نظر سیاسی تعریف می کنیم، نه صرفاً از نقطه نظر جامعه شناختی، و این تعریف، عامل ذهنی را هم دربر می گیرد. عامل ذهنی، تنها مسأله حزب پرولتاریا نیست، بلکه مسأله آگاهی تمامی طبقات، البته به خصوص پرولتاریا و حزب آن، است.

۳- به هر حال، یک موقعیت انقلابی تنها هنگامی آغاز می شود که شروط اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک انقلاب، تغییراتی ناگهانی را در آگاهی جامعه و طبقات مختلف آن ایجاد می کند. اما چه تغییراتی؟

الف- برای تحلیل مان، ما می باید سه طبقه اجتماعی را از یک دیگر تمیز دهیم: سرمایه دار، طبقه متوسط یا خرده بورژوازی، پرولتاریا. تغییرات لازم و ضروری در ذهنیت این طبقات، بسیار متفاوت از یک دیگرند.

ب- پرولتاریای بریتانیا، به خوبی و بسیار بهتر از تمامی ثوریسین ها می داند که موقعیت اقتصادی بسیار حاد است. اما موقعیت انقلابی تنها زمانی آشکار می شود که پرولتاریا، جستجو برای راه برون رفت را، نه در جامعه کهنه، بلکه در طول مسیر یک قیام انقلابی علیه نظم موجود، آغاز کند. این مهم ترین شرط ذهنی برای یک موقعیت انقلابی است. شدت احساسات انقلابی توده ها، یکی از مهم ترین علایم بلوغ موقعیت انقلابی است.

ج- اما یک موقعیت انقلابی، موقعیتی است که باید در دوره آتی به پرولتاریا اجازه تبدیل به قدرت حاکم بر جامعه را بدهد؛ این موقعیت تا حدود زیادی- هرچند در انگلستان نسبت به سایر کشورها کم تر است- به تفکر سیاسی و روحیه طبقه متوسط بستگی دارد: عدم اطمینان طبقه متوسط به تمامی احزاب سنتی (من جمله حزب کارگر، حزبی رفرمیست که محافظه کار است)، و امید



۷- به زبان سیاسی، این بدان معناست که:

الف- پرولتاریا باید نه تنها اطمینان خود را نسبت به محافظه کاران و لیبرال ها، بلکه هم چنین به حزب کارگر از دست بدهد. پرولتاریا باید اراده و تهور خود را بر اهداف و روش های انقلابی متمرکز کند.

ب- طبقه متوسط باید اطمینان خود را از بورژوازی بزرگ، یعنی اربابان، سلب کند و جهت نگاه خود را به سوی پرولتاریای انقلابی تغییر دهد.

ج- طبقات مالک، یعنی باندهای حاکم، که از سوی توده ها طرد شده اند، اعتماد به نفس خود را از دست می دهند.

۸- چنین نگرش هایی، هرچند امروز وجود ندارد، اما به ناچار و احتمالاً در دوره ای کوتاه، به علت بحران عمیق، توسعه پیدا خواهد کرد. ممکن است که طی دو یا سه سال، حتی در یک سال، توسعه یابد. اما، این امروز یک چشم انداز است، نه یک حقیقت. ما می باید سیاست خود را بر مبنای حقایق امروز بنا کنیم، نه حقایق فردا.

۹- شروط سیاسی لازم برای یک موقعیت انقلابی، هم زمان و کمابیش به طور موازی، در حال توسعه است، اما این بدان معنا نیست که آن شروط لازم همگی به طور هم زمان به مرحله بلوغ خواهد رسید. این خطری است که در پیش رو قرار دارد. در شرایط سیاسی رو به بلوغ، نارس ترین چیز، حزب انقلابی پرولتاریاست. این که گذار عام پرولتاریا و طبقه متوسط و از هم پاشیدن سیاسی طبقه حاکم، با سرعتی به مراتب بیش تر از دوران بلوغ حزب کمونیست صورت می گیرد، یک استثنا نیست. بلکه بدان معناست که یک موقعیت انقلابی واقعی می تواند بدون یک حزب انقلابی لایق توسعه بیابد. این موضوع تا حدودی تکرار همان موقعیت آلمان در سال ۱۹۲۳ خواهد بود. اما این که بگوییم چنین چیزی موقعیت کنونی در انگلستان است، مطلقاً اشتباه می باشد.

۱۰- ما نادیده نمی گیریم که توسعه حزب، می تواند آهسته و عقب تر از توسعه سایر عناصر سازنده موقعیت انقلابی باشد. اما این امر، حتمی و غیر قابل اجتناب نیست. ما نمی توانیم به طور دقیق پیش بینی کنیم، هرچند مسأله صرفاً پیش بینی نیست. مسأله، فعالیت خود ماست.

۱۱- پرولتاریای بریتانیا در این برهه از جامعه سرمایه داری، به چه میزان زمان برای قطع ارتباطات خود با این سه حزب بورژوایی نیاز خواهد داشت؟ کاملاً محتمل است که حزب کمونیست، با یک سیاست صحیح، بتواند در کنار ورشکستگی و اضمحلال سایر احزاب، در آینده رشد کند. این هدف و وظیفه ماست که این احتمال را به واقعیت بدل کنیم.

نتایج: این موضوع به اندازه کافی توضیح می دهد که چرا کاملاً اشتباه است که بگوییم درگیری سیاسی در انگلستان، بین دموکراسی و فاشیسم است. عصر فاشیسم، به طور جدی پس از پیروزی مهم و قاطعانه بورژوازی بر طبقه کارگر، البته برای دوره ای معین، آغاز می شود. با این وجود، مبارزات بزرگ در انگلستان، پیش روست. همان طور که ما در برخوردی دیگر بحث کرده ایم، فصل سیاسی بعدی در انگلستان، پس از سقوط دولت ملی و دولت محافظه کار که احتمالاً به دنبال آن خواهد آمد، به احتمال بسیار زیاد یک فصل لیبرالی-کارگری خواهد بود؛ فصلی که می تواند در آینده نزدیک از شبخ فاشیسم هم خطرناک تر شود. ما آن را، به طور مشروط، دوره کرنسکیسم بریتانیایی نامیدیم.

اما باید اضافه شود که کرنسکیسم در هر موقعیت و در هر کشوری الزاماً ضعیف نخواهد بود: کما این که کرنسکیسم روسی، به خاطر قدرتمند بودن حزب بلشویک، ضعیف بود. اما در اسپانیا، کرنسکیسم - ائتلاف لیبرال ها و "سوسیالیست" ها- به هیچ وجه به سستی و ضعف آن چه در روسیه بود، نیست و این به خاطر ضعف حزب کمونیست است. کرنسکیسم، خطر بزرگی برای انقلاب اسپانیاست. کرنسکیسم سیاست رفرمیستی، عبارات "انقلابی"، "دموکراتیک" و



بی شرمی دولت ایالات متحده



منبع: گرانما بین المللی

ترجمه: بهروز شایسته

از هر چهار زندانی در جهان، یک نفر در بازداشتگاه های ایالات متحده به سر می برد. ترکیب این زندانیان نیز به شدت نژادپرستانه است: از هر ۱۵ سیاه پوست بالغ، یک نفر در حبس است؛ از هر ۹ نفر، یک نفر در رده سنی ۲۰ تا ۳۴ سال قرار دارد؛ از هر ۳۶ نفر، یک تن هیسپانیک (لاتین تبار) است. دو سوم کسانی که به حبس ابد محکوم شده اند، آفریقایی-آمریکایی یا لاتین تبار هستند، و در مورد ایالت نیویورک، فقط ۱۶.۳٪ از زندانیان، سفیدپوست هستند.

هر ساله، ۷۰۰۰ نفر در زندان های آمریکا جان خود را از دست می دهند؛ بسیاری از آنان به قتل می رسند یا خودکشی می کنند.

به عنوان نمونه، نگاهیان زندان های آمریکا عموماً از تفنگ های تیزر^۲ (Taser) علیه زندانیان استفاده می کنند. طبق یکی از گزارشات اخیر، از سال ۲۰۰۱ تاکنون، ۲۳۰ تن از شهروندان آمریکا در نتیجه کاربرد این گونه سلاح ها جان خود را از دست داده اند. این گزارش به مورد یک زندان منطقه ای در گارفیلد،

^۲ نوعی سلاح شوک الکتریکی:

<http://en.wikipedia.org/wiki/Taser>

"سوسیالیستی"، و اصلاحات اجتماعی دموکراتیک و فرعی را با سیاست سرکوب علیه جناح چپ طبقه کارگر ترکیب می کند.

این برخلاف روش فاشیسم است، اما به همان سرانجام منتهی می شود. شکست لوید جورجیسم^۱ آتی، تنها زمانی ممکن است که ما رویکرد آن را پیش بینی کنیم، تنها زمانی ممکن است که ما مسخ شیخ فاشیسم نشویم؛ شبی که امروز با لوید جورج و ابزار فردای او، یعنی حزب کارگر، بسیار متفاوت است. خطر فردا، ممکن است که حزب رفرمیست، بلوک لیبرال ها و سوسیالیست ها، باشد؛ خطر فاشیسم هنوز سه یا چهار گام دور است. مبارزه ما برای محو گام فاشیسم و محو یا تقلیل گام رفرمیسم، مبارزه ایست برای جلب حمایت طبقه کارگر به سوی حزب کمونیست.

(* "موقعیت انقلابی چیست؟"، میلیتانت، ۱۹ دسامبر ۱۹۳۱.

این یادداشت های مختصر، به وسیله تروتسکی و پس از بحثی با آلبرت گلوتسر پیرامون تزه های مقدماتی ف.ا. رایدلی و چاندو رام- که تروتسکی در "وظایف اپوزیسیون چپ در بریتانیا و هند" آن را به نقد کشیده بود- آماده شد.

نوشته های لئون تروتسکی (۱۹۳۰-۳۱)، صص. ۳۵۲-۵

^۱ دکترین دیوید لوید جورج (David Lloyd George)، نخست وزیر لیبرال بریتانیا در طی سال های ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲. (م)



به طور متوسط، یک نفر از هر سه فرد صغیر زندانی، از قرار گرفتن در معرض ضرب و شتم خبر می دهد.

نزدیک به ۲۸۳۰۰۰ نفر از زندانیان، بیمار روانی هستند؛ یعنی چهار برابر تعداد بیماران بیمارستان های روانپزشکی.

در زندان های ایالتی و فدرال آمریکا، ۴.۵٪ از زندانیان از حداقل یک مورد تجاوز جنسی آزار دیده اند؛ ۲.۹٪ نیز گزارش می دهند که مورد آزار کارکنان زندان قرار گرفته اند. به علاوه، ۰.۵٪ گزارش دادند که هم از سوی سایر زندانیان و هم از سوی کارکنان زندان، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند.

اشکال مختلف فیزیکی و مستقیم برخوردهای خشن با زندانیان و شکنجه آن ها، در زندان های ایالات متحده به کرات یافت می شود. چند سال پیش، یک فیلم بریتانیایی با عنوان "شکنجه: زندان های وحشیانه آمریکا" منتشر شد؛ در این فیلم، تکه فیلم هایی از دوربین های حفاظتی زندان های فلوریدا، آریزونا و کالیفرنیا نشان داده می شود که در آن ها، نگهبانان در حال ضرب و شتم وحشتناک زندانیان - حتی کشتن برخی از آن ها - و استفاده از تفنگ های تیزر و باتوم های الکتریکی، سگ ها، اسپری های شیمیایی و ابزارهای خطرناک فلج ساختن، دیده می شوند.

با این حال، مضرترین اثر این انزوای طولانی مدت، اثر وحشتناک سوء استفاده روانی از زندانیان بر آن هاست؛ بسیاری از زندانیان (اگر سابقاً بیمار روانی نبوده اند) در نتیجه این مجازات غیرانسانی، دیوانه می شوند یا به خودکشی دست می زنند. آن ها در سلول های تفکیک شده محبوس می شوند، و بسیاری از آنان نیز به انفرادی می روند. با این وجود، دولت چنین اطلاعاتی را فاش نمی کند. اکثریت زندانیان بندهای انفرادی در ایالات متحده، بیش از پنج سال است که در چنین موقعیتی قرار دارند.

کلرادو، اشاره می کند که به استفاده رایج از تفنگ های تیزر و اسپری گاز علیه زندانیان، و سپس بستن آن ها به صندلی به مدت چند ساعت در حالتی عذاب آور، متهم شده است.

چندی پیش گزارش شد که طی پنج سال گذشته، ۷۲ نفر در مراکز توقیف مهاجرین جان خود را از دست داده اند.

گزارشی که در آخرین دوره ریاست جمهوری دابلیو بوش از سوی دادگستری ایالات متحده منتشر گردید، نشان می داد که مجموعاً ۲۲۴۸۰ زندانی در بازداشتگاه های ایالتی و فدرال به HIV مثبت یا همان ایدز آلوده بوده اند، و حدوداً ۱۷۶ زندانی ایالتی و ۲۷ زندانی فدرال در نتیجه عواقب بیماری ایدز درگذشتند. برای مثال، در مقاله ای از روزنامه لوس آنجلس تایمز (به تاریخ ۲۰ سپتامبر) آمده بود که سال ۲۰۰۶، ۴۲۶ مورد مرگ در زندان های کالیفرنیا، در نتیجه عدم مراقبت های پزشکی به موقع، ثبت شد. ۱۸ مورد از این مرگ ها، "قابل جلوگیری" و ۴۸ مورد دیگر "احتمالاً قابل جلوگیری" عنوان شد. رودولفو راموس^۱، یک بیمار دیابتی ۴۱ ساله، پس از آن که به حال خود رها شد و به مدت یک هفته در مدفوع خود باقی ماند، درگذشت. مقامات زندان، با وجود اطلاع از موقعیت وی، از مداوای او سرباز زدند.

در دست کم ۴۰ ایالت از ۵۰ ایالت کشور، دادگاه ها با نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ ساله مانند افراد بالغ برخورد می کنند. حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر از افراد صغیر در دادگاه های مربوط به بزرگسالان محاکمه می شوند، این در حالی است که چنین اقدامی، به عنوان یک اقدام اشتباه و نادرست اعلام شده است.

نوجوانان در ۱۳ مرکز توقیف نوجوانان^۲ در ایالات متحده از نرخ بالای سوء استفاده جنسی رنج می برند؛

^۱ Rodolfo Ramos

^۲ juvenile detention centers



به موجب دستورالعمل های آیزن هاور، نمی باید هیچ گونه ردی از ایالات متحده در هر یک از اقدامات مزبور دیده می شد؛ ضمناً تمامی افراد حاضر در زمان امضای فرمان، سوگند یاد کردند که در این جلسه هیچ چیز نشنیده اند.

متعاقباً ال. دابلیو. دولیس^۳، رئیس وقت CIA، فرمان رئیس جمهور را دریافت کرد. به موجب همین فرمان، گزارشات سرّی مرتبط با کوبا نباید حتی در "شورای امنیت ملی"^۴ هم مطرح می شد. یک ایستگاه رادیویی با موج متوسط هم تأسیس شد تا اخبار را از جزیره سوان، واقع در جنوب کوبا، پخش کند؛ هدف از تأسیس این ایستگاه رادیویی، در واقع پوشش بخش تبلیغاتی برنامه مزبور بود. فرمان اجرایی، عملاً معادل اعلام جنگ با این جزیره کوچک بود، کشوری که به ایالات متحده حمله هم نکرده بود. آیزن هاور در خاطرات خود آن چه را که بعداً رخ داد، تصدیق نمود؛ او چنین نوشت:

"در ۱۷ مارس ۱۹۶۰، من به آژانس مرکزی اطلاعات دستور دادم تا سازماندهی و تعلیم کوبایی های تبعیدی در گوآتمالا را آغاز کند... ایده دیگر، استقرار یک نیروی ضد کاسترو در داخل کوبا بود. برخی گمان می کردند که ایالات متحده باید این جزیره را قرنطینه [در واقع تحریم] کند، استدلال آن ها این بود که اگر اقتصاد به یک باره سقوط کند، مردم کوبا خودشان کاسترو را سرنگون خواهند کرد". نتیجه آن تهاجم مستقیم به خاک کوبا، افزایش عظیم حملات تروریستی، کشتار دهقانان در کوه های مرکزی جزیره به دست باندهای نظامی، و شکست در حمله به خلیج خوک ها بود. جنگ، به طور یک جانبه اعلام شده بود. با گذشت چند دهه، تلاش برای نابودی انقلاب کوبا هم چنان در دل دولت آمریکا پنهان است. (پرنسالاتینا)

<http://www.granma.cu/ingles/2010/marzo/juev18/declaration.html>

کوبا و پنجاهمین سالگرد اعلام جنگ یک جانبه از سوی آمریکا

گرانما بین المللی

برگردان: کیوان نوفرستی

هاوانا، ۱۷ مارس. کوبا، در شرایطی که با کارزار تبلیغاتی خصمانه دیگری از سوی ایالات متحده رو در روست، امروز به یادآوری ۵۰ مین سالگرد فرمان اجرایی آیزن هاور، رئیس جمهور اسبق آمریکا، در موافقت با انجام عملیات پنهانی و تروریستی علیه این جزیره می پردازد.

این سند، که تحت عنوان "برنامه اقدامات پنهانی علیه رژیم کاسترو"^۱ به امضای آیزن هاور رسید، به مقامات دولت برای اجرای هر گونه عملیات پنهانی با هدف سرنگونی دولت انقلابی، چراغ سبز نشان می داد.

دستورالعمل هایی نیز با وجود نقض آشکار تمامی معیار های بین المللی در مورد روابط میان دولت ها و مردم، به منظور ایجاد یک مؤسسه پول شویی وابسته به CIA، متشکل از تبعیدیان باقی مانده از دیکتاتوری باتیستا در داخل ایالات متحده، داده شد. به موازات این امر، کلّ ابزارهای نظامی و جاسوسی ایالات متحده نیز با هدف فوری سازماندهی یکی نیروی شبه نظامی برای ورود به کوبا و تعلیم و رهبری گروه های تروریستی، به این برنامه اختصاص داده شد.

اسنادی که از رده محرمانه خارج شده و از سوی "آرشیو امنیت ملی ایالات متحده"^۲ انتشار یافته است، فاش می سازد که فرمان مذکور شامل تبلیغات تهاجمی در سطح جهانی و ایجاد یک گروه مخفی برای تأمین اطلاعات سرّی در داخل جزیره می شده است.

¹ Program of Covert Action against the Castro Regime

² U.S. National Security Archive

³ Allen W. Dulles

⁴ National Security Council



ایجاد میلیشیای دهقانی در ونزوئلا

ترجمه: شادی معصومی

مانوئل هرديا (Manuel Heredia)، سرپرست فدراسیون ملی دامداران، پاسخ داد که "ما، به عنوان یک مؤسسه، هرگز برای محافظت از خودمان به دنبال گروه های شبه نظامی نبوده ایم"، اما او با بیان این که "اگر یکی از اعضای ما مجرم شناخته شود، باید بهای جرم خود را بپردازد"، احتمال شرکت اعضا در تأمین مالی گروه های شبه نظامی را منتفی ندانست.

چاوز اظهار داشت، "در شرایط مواجهه با عکس العمل شدید علیه دهقانان از طریق تشدید حملات، سابوتاژ، ترور به وسیله نیروهای فوق العاده واپسگرا در جامعه ما، وظیفه غیر قابل تفویض دولت ملی بولیواری و دولت انقلابی حفاظت از دهقانان است: دفاع از آنان، با هر وسیله ای که در اختیار است".

رئیس جمهور در ادامه گفت: "میلیشیای دهقانی، برای تکمیل این وظیفه، و با تأکید بر ایفای نقش و مسئولیت دهقانان به مثابه یک کل برای دفاع از خود، ایجاد شده است".

چاوز ضمن تکذیب ادعای بخش های اپوزیسیون مبنی بر این که میلیشیاهای جدید، همان گروه های شبه نظامی هستند، توضیح داد که میلیشیا های دهقانی، بخشی از نیروهای مسلح بولیواری را تشکیل خواهند داد و "در نتیجه، نه آن را تضعیف می کنند و نه قرار است جای آن را بگیرند" و "تماماً تحت نظارت قانون" خواهند بود. چاوز افزود "آن چه کسانی را که چنین دروغ هایی را پخش می کنند، ناراحت و عصابی می سازد، اینست که نیروهای مسلح با هویت اصلی خود، یعنی مردم مسلح، از نو متحد شده اند".

چاوز، ضمن هشدار در مورد حمله احتمالی ارتش آمریکا به این کشور برای تصرف ذخایر عظیم نفتی ونزوئلا، نوشت که میلیشیای دهقانی، با ارتش ثابت کشور "علیه هرگونه تجاوز خارجی" همکاری خواهد نمود.

رئیس جمهور روز شنبه خطاب به هزاران نفر از هواداران خود گفت "ما هیچ برنامه ای برای حمله به



هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، از ایجاد یک میلیشیای دهقانی جدید، که بخشی از نیروهای مسلح بولیواری (FAB) کشور را تشکیل می دهد، خبر داد و هم چنین قانون جدید شورای دولت فدرال را روز شنبه و در طی مراسمی به مناسبت بزرگداشت ۱۵۱ مین سالروز جنگ فدرال ونزوئلا به رهبری ژنرال اسیکیل سامارو (Ezequiel Zamora) - رهبر دهقانی- وضع نمود.

چاوز روز یکشنبه در ستون هفتگی خود، "خطوط چاوز" (Chavez's Lines)، توضیح داد که میلیشیای محلی، مسئول حفاظت از کشاورزان فقیر در مقابل گروه های مزدوری خواهد بود که از سوی دامداران و زمین داران ثروتمند، سازماندهی و تأمین مالی می شوند. از زمان ابلاغ قانون توسعه ارضی و کشاورزی در سال ۲۰۰۱ و اجرای برنامه اصلاحات ارضی به وسیله دولت، بالغ بر ۳۰۰ رهبر و فعال دهقانی به قتل رسیده اند.

تاکنون حدود ۱۵۰۵ زمین زراعی، که مجموعاً ۲.۵ میلیون هکتار وسعت دارد، تحت برنامه اصلاحات ارضی، احیا و بازتوزیع گشته است. با این وجود، به گفته چاوز "اولیگارشسی صاحب زمین، به اقداماتی خشونت آمیز علیه حفظ مشاعات دست زد".



اولیگارش‌ی و امپراتوری و برای ادامه ساختن استقلال ملت ما" است.

چاوز، در قسمتی از مراسم، از مجسمه جدید سومارو در پارک ال کالباریو (El Calvario) واقع از غرب کاراکاس پرده برداری کرد و نام پارک به "پارک اسکوتیل سمارو" تغییر داد.

منبع:

http://www.londonprogressivejournal.com/issue/show/110?article_id=643

تظاهرات هزاران نفر از مردم هندوراس برای پایان دادن به سرکوب

گرانما بین المللی

برگردان: شادی معصومی

تگوسیگالپا، ۲۵ مارس - بنابر گزارش پرنسا لاتینا، امروز چندین هزار نفر از مردم هندوراس با راهپیمایی در پایتخت این کشور، خواستار پایان بخشیدن به تشدید سرکوب و جلوگیری از اجرای سیاست های نئولیبرالی، که فقرا را تحت تأثیر قرار می دهد، شدند.

فراخوان این تظاهرات از سوی جبهه ملی مقاومت مردمی (FNRP)، اتحادی گسترده از نیروهای اجتماعی و سیاسی مترقی که تنها طی چند ساعت پس از کودتای اواخر ۲۸ ژوئن تشکیل شد، داده شده بود.

تظاهرکنندگان از دانشگاه ملی معلمی حرکت کردند و پس از راهپیمایی در میدان های متعدد پایتخت، تظاهرات خود را با یک گردهمایی سیاسی در مقابل دانشگاه مستقل ملی، به اتمام رساندند.

<http://www.granma.cu/ingles/2010/marzo/vier26/honduras.html>

کسی نداریم، اما ما ونزوئلا را به کشوری تبدیل خواهیم کرد که قادرست از هر اینچ قلمروی خود دفاع کند".

برای چاوز، میلیشیاهای دهقانی "تنها نخستین نشانه توسعه یک نیروی مسلح مردمی، در جهت حراست از تمامیت و حق حاکمیت ما" و "تجلی یک دولت همگانی جدید؛ جزء لاینفک ساختارهای جدید قدرت جمعی که مشغول ساخت آن هستیم" است.

میلیشیاهای دهقانی، که در نواحی روستایی فعال هستند، در واقع میلیشیاهای بولیواری را - که اساساً در شهرها مستقر هستند و به اصلاحیه قانون نیروهای مسلح (قانونی که در ۲۲ اکتبر ۲۰۰۹ به اجرا درآمد) اضافه شدند - تکمیل خواهند کرد.

کارلوس ماتا فیگه روآ (Carlos Mata Figueroa)، سرلشکر و وزیر دفاع، میلیشیای جدید دهقانی را - که تعلیمات خود را هفته گذشته در ایالت کوهس (Cojedes) آغاز نمود - به عنوان یک "سلاح استراتژیک برای دفاع از جمهوریمان" توصیف کرد.

در طی مراسم روز شنبه، که با حضور هیئتی از میلیشیای جدید دهقانی همراه بود، چاوز قانون جدید شورای دولت فدرال را به امضا رسانید؛ هدف این قانون، تمرکز زدایی قدرت از دست مقامات سنتی شهری و ایالتی و انتقال این قدرت به اعضای رده پایین شوراهای جمعی و درگیر کردن تعداد بیش تری از مردم در ارزیابی و تصویب منابع مالی است.

شورای دولت فدرال از فرمانداران، شهرداران، اعضای منتخب هیئت رئیسه و هم چنین سخنگویان منتخب در انتخابات مردمی و نمایندگان شوراهای جمعی تشکیل خواهد شد.

چاوز اظهار داشت که قانون جدید شورای دولت فدرال، "ابزاری نیرومند جهت ساختن یک کشور سوسیالیستی... برای شکل دادن به هندسه جدید قدرت مردمی، سیاسی، اجتماعی، جمعی و نظامی" و ایجاد ارگان جدید "قدرت انقلابی، برای ادامه مبارزه علیه



در تمامی ۵ سال گذشته، از افزایش در دستمزدها بی بهره بوده اند.

ژانگ اعلام کرد که سال گذشته، ACFTU تحقیق ویژه ای را پیرامون درآمد کارگران صورت داد و به پنج مشکل عمده پی برد:

مشکل ۱: کارگران کم درآمد، نسبت بزرگی را تشکیل می دهند و اساساً متشکل از کارگران ساده و مهاجر می باشند.

داده ها نشان می دهد که درآمد متوسط ماهیانه کارگران تحت مطالعه ۲۱۵۲ یوان است، یعنی ۸۸ درصد درآمد متوسط ماهیانه کارگران شهری در چین. هم چنین ۶۷.۲ درصد از کارگران مورد مطالعه، ماهانه کم تر از ۲۱۵۲ یوان درآمد داشتند؛ به علاوه ۱۷.۳ درصد از آنان، ماهانه حدود ۱۰۰۰ یوان و ۴.۸ درصد فقط چند صد یوان، یعنی کم تر از حداقل دستمزد (با توجه به قانون)، درآمد داشتند.

مشکل ۲: نابرابری جدی در توزیع درآمد

در سال ۲۰۰۸، دستمزد کارگران برخی از صنایع به طور متوسط ۴.۷۷ برابر، در بعضی موارد حتی ۱۰ برابر، بیش تر از کارگران مابقی صنایع بوده است. بنابر تحلیل گزارشات سالیانه از بنگاه های فهرست شده، مدیران ارشد در ۲۰۰۸ بنگاه متعلق به دولت، به طور متوسط ۱۷.۹۵ برابر بیش از کارگران ساده دریافت می کنند در حالی که سال ۲۰۰۶، این نسبت تنها ۶.۷۲ بوده است.

مشکل ۳: مشاجرات کارگری، به خصوص آن دسته از مشاجرات که به دلیل مشکلات در دستمزد ها به وجود آمده، شاهد افزایش سریعی بوده است.

در سال ۲۰۰۹، ۱۴.۴ درصد از کارگران با حقوق معوقه رو به رو بودند، این در حالی است که سال ۲۰۰۷، این نسبت ۱۰.۳ درصد بود. نزدیک به ۶۰.۲ درصد از کارگران، به اضافه کاری پرداختند؛ به

فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری چین: مدیران ارشد بنگاه های دولتی، ۱۸ برابر بیش تر از کارگران ساده درآمد دارند.

منبع: روزنامه خلق چین

برگردان: کیوان نوفرستی



توضیح مترجم: هدف از ترجمه گزارش پیش رو - مندرج در "روزنامه خلق چین"، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست چین - مسلماً نه تأیید مواضع، سیاست ها و برنامه این حزب، که نشان دادن چرخش شدید دولت به سوی سیاست های راست و نئولیبرالی، و متعاقباً افزایش فشار بر طبقه کارگر، با توجه به آمارهای "رسمی" کشور چین می باشد.

ژانگ شیپینگ، عضو کمیته فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری چین (ACFTU)، اخیراً مطالعه مهمی را در مورد درآمد کارگران منتشر کرده است؛ این مطالعه، تا اندازه ای بر مبنای تحلیل گزارشات سالیانه از بنگاه های فهرست شده صورت گرفته است. آمارها نشان می دهد که در ۲۰۰۸ بنگاه متعلق به دولت (SOE)، درآمد متوسط مدیران ارشد^۱، حدوداً ۱۸ برابر بیش تر از درآمد کارگران ساده^۲ بوده است، و ۲۰ درصد کارگران

¹ Senior Executive

² Grassroots Workers



درآمدی میان کارمندان خود و کارمندان شاغل در سایر انواع بنگاه ها کمک کرده اند.

مشکل ۵: ساختار غیرمنطقی سرمایه گذاری و مصرف

نرخ رشد دستمزد، از نرخ رشد اقتصادی در بین سال های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ پایین تر است؛ در طی این سال ها، درآمدهای دولت به عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی (GDP) - از ۱۰.۹۵ درصد به ۲۰.۵۷ درصد افزایش یافت و مازاد درآمد شرکتی^۳ از ۲۱.۲۳ درصد به ۳۱.۲۹ رسید، در حالی که پاداش کارگران از ۵۳.۴ درصد به ۳۹.۷۴ درصد کاهش یافت.

بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹، چین از یک نرخ رشد سالانه ۱۰.۱۳ درصدی برخوردار بود، با این وجود نرخ رشد متوسط درآمد کارگران (تعدیل شده بر اساس تورم) ۸.۱۸ درصد بود و دستمزد ۲۳.۴ درصد از

است؛ طرح های EA، طرح هایی هستند اختیاری که تماماً به وسیله کارفرما تأمین مالی می شود. آخرین رکن این نظام، شامل سایر طرح های اختیاری کارفرمایان، من جمله قراردادهای بیمه گروه های بازرگانی، می گردد. پیش از سال ۲۰۰۴، اکثریت قریب به اتفاق طرح های موجود EA در چین، از سوی بنگاه های متعلق به دولت (SOE) راه اندازی می شد. از آن زمان تاکنون، کم تر از ۳۰۰ طرح - همگی در کمپانی های بزرگ - ایجاد شده است. در سال ۲۰۰۶، طرح های EA نزدیک به ۹ میلیون کارمند شهری - یا ۳ درصد از کل کارمندان و کارکنان شهری - را پوشش می داد. به علاوه، ارزش کل دارایی های EA تحت مدیریت، در مجموع به حدود ۱۲ میلیارد دلار می رسید. بنابر بسیاری از تخمین ها، طی چند دهه آتی، چین در رده بزرگ ترین بازارهای صندوق بازنشستگی در جهان قرار خواهد گرفت. برای اطلاع بیشتر تر به مطلب زیر رجوع کنید (م):

http://www.engagechina.com/content/img/f43169/EA_CBR_Draft.pdf

³ Corporate Surplus

خصوص در بخش های کاریر^۱ و خصوصی که کارگران مجبور بودند به ترتیب ۵۱.۸ و ۵۳.۱۶ ساعت در هفته کار کنند.



۳۷.۶ درصد از این کارگران، یا هیچ گونه دستمزدی در قبال اضافه کاری دریافت نکردند، یا نتوانستند دستمزد اضافه کاری خود را به طول کامل دریافت نمایند. به علاوه، مشاجرات کارگری به دنبال مسائل مرتبط با دستمزدها از ژانویه تا سپتامبر ۲۰۰۹ به ۵۱۹۰۰۰ مورد، یعنی ۳۶.۴ درصد از کل موارد مشاجرات کارگری، رسید.

مشکل ۴: نظام تأمین اجتماعی چین ناقص است، چرا که نرخ پوشش حقوق مستمري و بیمه درمانی برای کارمندان شهری، به ترتیب در سطح ۶۲ و ۶۰ درصد قرار دارد.

در این بین، مهم ترین بنگاه های دولتی، بالغ بر ۹۰ درصد سهام بازار EA^(۱) را تصاحب کرده اند. این بدان معناست که بنگاه های مذکور از طریق ارائه EA^۲، نوعی بیمه تکمیلی، به افزایش بیش تر شکاف

¹ Labor Intensive

^۲ در سال ۱۹۹۷، چین نظام سه رکنی حقوق بازنشستگی خود را که بر مبنای مدل بانک جهانی طراحی گردیده بود، اعلام کرد. نخستین رکن این نظام، شامل حقوق بازنشستگی دولتی است که اجباری می باشد. دومین رکن، "Enterprise Annuity" (EA)



شعر ارسالی برای نشریه

بهار

بهار به چه دردی می خورد؟

وقتی دنیا

آن قدر کوچک است که درخت ها

خودکشی می کنند...

بهار به چه کاری می آید؟

ما ساکنان مزرعه ای مایوسیم

مایوس از رویدن درخت

بذر آهن در باغچه می کاریم

و آسمان خراش درو می کنیم.

بهار گذشته سبز مادرم بود

که دستانش در باغچه گل می داد.

بهار که تنها ادای بهترین فصل را در می آورد

و خودم دیدم که مخفیانه سر باغ را برید

و موزیانه برگ ها را لگد کرد.

ما سفره می چینیم

و تقویم هایمان، همان ۳۶۵ روز نحس را تکرار می کند

۳۶۵ روزی که به دردی مرموز آبتن ست

بهار شاید آن افسانه مضحکی ست که مادر بزرگ

در گوش نوه سرکشش می خواند.

کارگران در طول یک دوره ۵ ساله، بدون تغییر باقی ماند.

ژانگ اظهار داشت که تورم و افزایش بهای مسکن در طی سال های اخیر، موجب شده است تا استانداردهای زندگی برخی از کارگران تنزل پیدا کند.

ژانگ با صدایی بلندتر گفت: "مطالعه نشان می دهد که ۶۱ درصد کارگرانی که به سوالات پاسخ دادند، معتقدند که درآمدهای پایین برای کارگران معمولی در حال حاضر بزرگ ترین نابرابری است. کارگران چین، نقش عمده را در رفرم و حذف موانع [اقتصاد] چین و ضمناً مدرنیزاسیون آن-که مجله تایم در آمریکا هم آن را تصدیق کرده است- دارند."



خانم ژانگ پیشنهاد کرد که "مقررات پرداخت دستمزد" باید در اسرع وقت و برای تعیین جزئیات مربوط به حوزه، استانداردها و روند پرداخت دستمزد ها منتشر گردد. "قانون جزایی" نیز باید هر چه سریع تر به منظور تعیین نمودن احکام قضایی کسانی که به خاطر کوتاهی در زمینه دستمزدها متواری شده اند، مورد تجدید نظر قرار گیرد؛ مفاهیم قضایی "قانون قراردادهای کار" هم باید تکمیل گردد و نظارت بر اجرای قانون و بازرسی کار باید به منظور حفاظت از حقوق کارگران در حیطه تخصیص دستمزد، تقویت گردد.

منبع:

<http://english.people.com.cn/90001/90776/90882/6915167.html>



«مقالات ارسالی» برای نشریه، الزاماً بیانگر دیدگاه های هیئت تحریریه نمی باشد.

چرا فمنیسم بورژوازی می خواهد به تاریخ مبارزات رادیکال زنان کارگر بیاویزد؟

شیوا سبحانی

وضعیت جنبش رادیکال زنان در ایران، گذشته از پتانسیل عظیم انقلابی خود، مبین تشنت، آشفتگی و بی سازمانی است. تمام آسیبهایی که جنبش کارگری با آن دست به گریبان است در رابطه با جنبش اعتراضی زنان هم، نه به شکلی مضاعف، بلکه در اشکال پیچیده تر و گسترده تری مصداق دارد؛ شرایط نامساعد اقتصادی، عدم اعتماد بنفس، نبود رهبری رادیکال شناخته شده زنان، عدم سازمان یابی، تابو بودن مسائل و آزادیهای حتی دمکراتیک زنان و عدم ارزشمندی فعالیت برای آنها در میان توده ها، فشارهای روانی ناشی از فرهنگ مردسالار، بمباران تبلیغات رسانه ای لیبرالیسم چه در شکل لس آنجلسی و چه در فرم ارتجاع داخلی؛ با به خورد دادن برنامه های روانکاو شده ی زن ستیز به منظور بازتولید جایگاه فرودست زنان و توجیه پایگاه غیرانسانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها و از همه مهمتر فضای کاملاً بسته و سهمگین امروز که گاهی حتی برگزاری جلسه ای چند نفره ناممکن به نظر می رسد، همه و همه سبب شده که خیزش و حضور سهمگین جنبش رادیکال زنان ایران با چالش روبرو شود و در نتیجه این توهم برای زنان فمنیست بورژوا به وجود آید که بخواهند گستاخانه بر تاریخ مبارزات جنبش رادیکال زنان کارگر لم دهند و ضمن عوام فریبی توده ها، برای خود اعتباری دست و پا کنند.

اگرچه اطلاق فمنیسم بورژوازی هم به جریانات لیبرالیسم زنان کشورهای متروپل و هم به جست و خیزهای زنان بورژوازی ایرانی نادیده گرفتن مسیر طی شده، تفاوتها و خصوصیات این دو است چرا که فمنیسم بورژوازی ایران درست مثل طبقه ی سرمایه دارش از هرگونه ترقی خواهی و رشد کم و بیش ضعیفی عاری

بهار

آن زن نگون بختی ست

که زنبیلش، سبز

اما

مثل هر سال خالی ست.

بهار

صدای پرنده ای زخمی ست

که زیر سوزن گرامافون گیر کرده است.

زیبا به گوش می رسد، اما

چه کسی زبان پرنده ها را می داند؟

شاید این نغمه ها

ناله های بیمار حنجره ای زخمی ست

که باید بخواند

به مناسبت بهار!

و یا قناری کوچکی

که معتاد است به فال حافظ

و میله های قفسش

که حاملان خوشبختی به نظم کشیده عابرانند.

ما مردگان در حال تنفسیم

و گرنه

با یک گرامافون و چند بیت ناب

بهار نمی شود.

ن- هیوا



شعارهای "سبز اصلاحی" ظاهر می شود و اعلام می کند که برای تغییر به پشت بامها می رود و همان شعارهایی را سر می دهد که مد نظر سبزها و اتفاقا لیبرالیسم است. فمینیسم بورژوازی ایران نه تنها فاقد اصالت است بلکه به شدت کم هوش نیز هست. تحریف تاریخ به این سادگی ها اتفاق نمی افتد و چنین اقدامی از جانب آنها نه تنها نمود توهمی است که به خوردشان داده شده است بلکه بازتاب تظاهر به دست کم گرفتن توده های زنان رادیکال و زحمتکش و فعالین آنهاست.

بدون شک تمامی حقوق نسبتا انسانی ای که امروز زنان کشورهای متروپل از آن برخوردارند برآمده از امواج مبارزات زنان طبقه ی کارگر آن کشورها ست نه ناشی از حقوق به ظاهر برابری که لیبرالیسم با هر عنوانی برای زنان و مردان ادعا می کند. با این همه آنچه امروز در این کشورها رفته رفته به وقوع می پیوندد تعرض به حقوق طبقه ی کارگر و زنان آن کشورها، کاهش تسهیلات مربوط به نگهداری از کودکان زیر ۳ سال، کاهش دستمزد و بیمه و .. است. فمینیسم سرمایه داری ناچار است به تبعیضات جنسیتی گسترده و عمیقی که اتفاق می افتد رضا دهد، در برابر تعرضات روزانه ی جنسی، نبود فرصتها و امکانات برابر در سطوح مختلف کاری و مدیریتی، بیکاری بیشتر زنان، فقر، قاچاق انسان که بیشترین آنها زنان و دختران هستند، مواد مخدر، انواع بیماریها سکوت کند، به خشونت های پنهان رسمیت بخشد و برای حفظ آنچه که دارد تلاش کند تا پس مانده های بزرگ کرده ی آزادی لیبرالیستی را از طریق کانالهای تلویزیونی مانند VOA و BBC و کانالهای کردی در کردستان عراق مانند kanal4 و korek کانالیزه کرده و در کنار آن نمادها و عناصر مورد نظر خود را در میان فمینیستهای بوژوازی ایران و دیگر کشورها برجسته کند و به موازات آن برای جنبش اعتراضی زنان ایران، رهبر، مسیر، خواست و مطالبات، رنگ و شعار تدارک ببیند. مطالبات و خواستهای کمپین یک میلیون امضا برای تغییر، آنچنان سطحی و کاذب است که با تلنگری فرو می ریزد؛ حق طلاق چیزی از بردگی و استثمار زنان نمی کاهد اگر

است، اما برای نشان دادن ریشه ها و آبشخور ایدئولوژیک و پایگاه سیاسی و اقتصادی زنان بورژوا ناگزیر از مورد مذاقه قرار دادن سرچشمه ی آلوده ی چنین جریانی هستیم و در نهایت قابل اثبات است که چرا می توان همه ی آنها را با یک چوب زد.

زنان فعال اصلاحگرای بورژوا به هر ترفندی دست می یازند تا برای خود تاریخچه و جایگاهی بیابند. صدالبته بنگاههای اعتباربخشی رنگارنگ سرمایه داری هم با کارکردهای گوناگون، در سطوح مختلف و باطیب خاطر، پرزرق و برق ترین و پترین های رسانه ای را فراهم کرده و با گشاده دستی هرچه تمام تر بی، یا بواسطه اقدام به اعطای جوایز مختلف بین المللی می کنند؛ اهداء جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی که حتی برای حفظ ظاهر هم شده قادر به دست کشیدن از مواضع زن ستیزانه و ادبیات مردسالارانه خود نیست، تبلیغات گسترده برای کمپین موسوم به کمپین یک میلیون امضا و معرفی فعالین آن به عنوان رهبران راستین جنبش اعتراضی زنان و اخیرا هم به گونه ای غیر مستقیم به خرج دادن ابتکار حیرت انگیز دیگری برای قالب و چهره کردن "زهرا رهنورد" به عنوان نماد مبارزات زنان ایران، باعث شده که امر حقانیت داشتن فمینیست های بورژوا به خودشان هم مشتبه شود. زهرا رهنورد قطع نظر از گذشته مشخصی که دارد اتفاقا هنوز هم از مواضع و عملکردی مصرانه آن هم در بطن ساختاری قدرتمند و زن ستیز برخوردار است. حضور وی با آن شکل و شمایل دربردارنده ی تفکر و اهتمام وی برای به کرسی نشاندن اعتقاداتش است. با این همه مسئله ی اصلی زمانی رخ می دهد که زنان نویسنده و ناشر و فعال بورژوا با تجلیل از چنین شخصی به خوبی نشان می دهند که تفاوت چندانی میان آنها و جریانی که رهنورد نماد آن است وجود ندارد. اگرچه فمینیست های بورژوا می کوشند که برای توجیه اعمال خود و تحت تاثیر قرار دادن زنان و دختران معترض، به مناسبت ۸ مارس دست به ساختن کلیپ هایی بزنند (توسط نوشین احمدی خراسانی) که در آن رهبر شناخته شده و مارکسیست زنان کارگر آلمان یعنی "کلارا زتکین" با

جهت نهادینه کردن از خودبیگانگی بیشتر زنان و متقابلاً مردان، جایگزین کردن معیارهایی چون سبزه کمر، دور سینه، اندازه ی باسن، بلندی قد، رنگ چشم و ... به جای مفاهیم و ارزشهای انسانی، ساز و کار سرمایه داری است. در همین راستا بورژوازی ناچار است برای در تصرف داشتن بازارهای مورد نیاز خود نبض دولتهای پیرامونی را در دست داشته باشد. ناچار است از به انحراف کشیدن جنبشهای اعتراضی دیگر کشورها، خاصه ایران. ناچار است از راه اندازی بنگاهها و نهادهای حقوق بشری و تبلیغات انسان دوستانه. ناچار است توهم آفرینی کند؛ تاریخ را تحریف سازد و به هر شکل ممکن خود را موجه جلوه دهد. سیاستها و عملکرد ضد انسانی سرمایه داری آنچنان رسواست که به وسیله ی هر انسان منصفی قابل ریشه یابی است. با این حال سرکوب بی حد و حصر، امکانات ناچیز تبلیغی و رسانه ای و مشکلاتی که در ابتدای این نوشته برشمرده شد سبب شده است که هنوز توده های زنان کارگر و زحمتکش و بعضاً دانشجوی با حضور و رسالت تاریخی، طبقاتی، لازم، درخور و مقتدر خود به شکل سازمان یافته، فاصله داشته باشند. اگرچه مسلم است راه حل تقابل با آماج تبلیغات منحرف کننده سرمایه داری و ارتجاع، در حضور متشکل فعالین رادیکال و آگاه گری زنان طبقه ی زحمتکش کارگر نهفته است.

باید دید که رهبران واقعی جنبش اعتراضی زنان چگونه و با چه تمهیداتی در عرصه های مختلف نظری و اجتماعی حضور پیدا می کنند و خواسته های رهایی بخش و واقعی زنان را به سرانجام می رسانند. مسلمان پی گیری، ایجاد ارتباط، حضور در عرصه های مختلف اجتماعی، موضع گیری و تجزیه و تحلیل مسائل و نقد جریانات منحرف زنان و سازمان یابی، اتحاد منسجم تر با جنبشهای کارگران و دانشجویان، دستور کار زنان رادیکال طبقه ی کارگر است که توانایی به انجام رساندن خواسته های برحق و انسانی آنها را دارد.

زیرساختهای اقتصادی موجود تغییر اساسی پیدا نکند، اگر کار خانگی به کار اجتماعی بدل نشود، اگر برابری در تمام سطوح و به صورت ریشه ای و برای تمامی توده های زحمتکش در دسترس نباشد. اگر فرهنگ مردسالار که پایه های آن بر انباشت و استثمار است به طور کلی ملغی نشود. با این همه بورژوازی ایران به هیچ وجه قادر به تحصیل کمترین مطالبات دموکراتیکی نیست از این رو نه تنها نمی تواند پیش برنده باشد بلکه ایزاری است انحرافی.



چرا فمنیستهای سرمایه داری که با طبقه ی خود همدستانند علیرغم در اختیار داشتن ثروت های فرا هنگفت مالی نتوانسته اند تضمینی برای حقوق به اصطلاح "بشر" شان باشند و برای شهروندان خود شرایط انسانی ای فراهم کنند؟ آمارها نشان می دهد در کشورهای به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری هنوز هم رشد زنان فقط در رشته ها و عرصه هایی به چشم می خورد که از همان سرچشمه ی تبعیض آمیز آب می خورد. کارخانگی هنوز به قوت خود باقی است و فقط با استفاده از تکنولوژی تملطیف شده است؛ خانواده هنوز دارای همان کارکرد بازتولید ایدئولوژیک و تضمین بازار مصرف است. روابط اقتصادی استثماری به انحاء مختلف و از قبل تاراج ثروت طبقات کارگر چه داخلی و چه خارجی در جریان است. آمار تعرضات و تجاوزات جنسی شتاب بیشتری گرفته است و موازی با چنین معضلاتی ترویج روز افزون مصرف گرایی و راه اندازی شوهای مد و به اصطلاح زیبایی؛ ردیف کردن مانکن هایی که بیشتر به مترسک می مانند تا انسان